



KIM eNews / Dec. 15, 2000



از آزادی بی قید و شرط «قلم، بیان و اندیشه» دفاع کنیم!

✉ **خاطرات آیت الله منتظری (بخش چهارم)**

منبع: سایت www.montazeri.com



◀◀ (ادامه فصل دوم)

◀◀ فصل دوم: قم، حوزه علمیه و آیات

مشکلات زندگی طلبه‌ها در آن زمان

یادم هست یک وقت با مرحوم شهید مطهری مباحثه می‌کردیم نزدیک ظهر شد ایشان گفتند: «بالاخره ما امروز نان گیرمان نیامد»، ما در آن وقت پول نداشتیم حتی نان تهیه کنیم، به ما طلبه‌های ناآشنا نسیه نمی‌دادند، من رفتم تا حدود مسجد امام حسن (ع) که یک طلبه‌ای را پیداکنم از او دوریال و ده‌شاهی قرض بگیرم یک نان تهیه کنم، کسی را پیدا نکردم، یک نان سنگک را می‌دادند دوریال و ده‌شاهی، برگشتم در مدرسه فیضیه دیدم مرحوم حاج آقا فخر طاهری قهدریجانی - آدم شوخ و خوشمزه‌ای بود - پای درخت توت مدرسه فیضیه ایستاده، گفتم حاج آقا دو ریال و ده‌شاهی نداری به ما بدهی! گفت والله من نیاز به حمام پیدا کرده‌ام آمدم از یکی دوریال و ده‌شاهی بگیرم بروم حمام کسی را پیدا نکرده‌ام! وضع طلبه‌ها به این شکل بود اما ما در عین حال مباحثه‌مان را می‌کردیم، درسمان را می‌خواندیم و هیچ از وضعمان

دلسرد نبودیم، و لذا توصیه می‌کنم به آقایان که به تحصیل اهمیت بدهند و بدانند در این طریقی که هستند مرضی خداوند است، پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم، الا و ان الله یحب بغاه العلم»، خداوند طالبین علم را دوست دارد، آنها مورد محبت خدا هستند، بزرگان و مشایخ ما با فقر و فلاکت درس می‌خواندند و همانها توانستند به اسلام و تشیع خدمت بکنند، اصلا کسانی که در زرق و برق دنیا و مقام و تشریفات وارد بشوند ناچار می‌شوند از مسیر روحانیت و حقیقت یک قدری منحرف شوند، البته من نمی‌خواهم بگویم همه این‌گونه انداما دنیا خیلی فریبنده است.

مسافرت‌های تبلیغی و مرارت‌های آن

س: آن زمان در ایام ماه مبارک رمضان و یا محرم و صفر آیا برنامه تبلیغی برای طلبه‌ها وجود داشت؟

ج: وجود داشت اما نه خیلی زیاد، من در اصفهان هنوز به آن حد نرسیده بودم بعد از قم جاهایی برای تبلیغ رفتم، اما عمده‌اش این است که یک راهنما که به ما یاد بدهد چه چیزهایی را بخوانیم مثلا نهج البلاغه ببینیم، قرآن ببینیم، اطلاعات تاریخی داشته باشیم اینها نبود، مگر این اواخر که خودمان روی بعضی مسائل کار می‌کردیم، اینها راهنما می‌خواهد که از اول افراد را بیندازند در این مسیر، به او بگویند نهج البلاغه مطالعه کن، تفسیر مطالعه کن، تاریخ مطالعه کن و...، وگرنه درس‌های معمولی مقدمات و سیوطی را که نمی‌شود برای مردم گفت.

س: آیا آیت‌الله بروجردی کسی را برای تبلیغ اعزام می‌کردند؟

ج: ایشان راجع به تبلیغ خیلی عنایت داشتند و معمولا برای ماه رمضان و محرم و صفر گروهی از فضلا و طلاب را به جاهای مختلف مخصوصا دهات می‌فرستادند و کمک هم می‌کردند.

س: شما در آن ایام مجموعا چند مرتبه سفر تبلیغی رفتید و آیا خاطره‌ای از آن سفرها به یاد دارید؟

ج: من چندین بار برای تبلیغ مسافرت کردم، چند بار به فریدن رفتم -چادگان، رزوه، اسکندری-، یک بار از طرف آیت‌الله بروجردی به شهریار رفتم و ایشان برای من نوشته‌ای را مرقوم فرمودند (پیوست شماره ۳)، یک بار دیگر نیز جمعی از جمله من برای ماه مبارک رمضان از طرف ایشان برای تبلیغ اعزام شدیم، من به آباده رفته و پس از چند روز به شیراز رفتم که در مسجد باقرآباد منبر می‌رفتم و در منزل آقای حاج سید محمد جعفر طاهری که امام مسجد بودند مهمان بودم و در آن سفر با علمای معروف شیراز از جمله مرحوم آیت‌الله محلاتی آشنا شدم. یک بار هم قبل از آمدن آیت‌الله بروجردی به قم با آقای حاج شیخ اسدالله نوراللهی نجف‌آبادی برای دهه محرم به کاشان رفتیم و در آنجا علاوه بر منبر روزها نزد مرحوم آیت‌الله آقای حاج میر سید علی یثربی مساله ترتب را می‌خواندیم و هر روز در حدود سه ساعت بحث می‌کردیم. ایشان بسیار مرد بحاثی بودند و به شاگرد فرصت اشکال و بحث می‌دادند. در آن سفر همچنین با مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدخالصی که در کاشان تبعید بودند آشنا شدیم.

یک بار نیز قبل از اربعین از یکی از آقایان سی تومانی قرض گرفتم و رفته پیشوای ورامین البته با سفارش یکی از آقایان، در آنجا به یکی از آقایان قم برخوردیم و از وضع مجالس آنجا سؤال کردم، گفت: فعلا اینجا یک مجلس هست و حدود بیست نفر طلبه از قم آمده‌اند و همه در آن مجلس شرکت می‌کنند و هر کس نوبتش نشد صاحب مجلس از باب ضرورت دو تومان به او می‌دهد و در حقیقت عذر او را می‌خواهد ولی فردا باز همه شرکت می‌کنند، گفتم پس خیلی محترمانه است!! در نتیجه من اصلا در مجلس روضه شرکت نکردم و بالاخره پس از مشاوره با آقای محقق

نیشابوری اثاثیه و کتابها را به دوش گرفتیم و پیاده به جوادآباد رفتیم. در آنجا در منزل سید پیرمرد محترمی به نام آقای حاج سید اسماعیل وارد شدیم که روضه داشتند و هر دو در روز اربعین منبر رفتیم و پیدا بود که منبر ما مطلوب واقع شد و مردم هم خیلی احترام کردند، ولی پس از ما سید پیرمردی که پیدا بود معلوماتی ندارد و روضه خوان حرفه‌ای است منبر رفت و در منبر صحبت از خمس و زکات کرد و بعد گفت همین دو شیخ را می‌بینید، هر کدام مستحق بیست تومان زکاتند که به آنها بدهید و از اینجا بروند! این جمله را که گفت یک دفعه مثل اینکه طاق اطاق را بر سر من کوفتند و از همان جا تصمیم به بازگشت گرفتیم، و هر چند مردم و صاحبخانه به سید اعتراض کردند ولی بالاخره من از ماندن در آنجا ابا کردم و در حقیقت وداع من بود با مسافرت‌های تبلیغی با آن وضع ناهنجار و بی‌ضابطه.

یک مرتبه نیز وقتی که در وشنوه در حضور مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی بودم و در نوشتن رجال به ایشان کمک می‌کردم جمعی از «کروگان جاسب» خدمت ایشان رسیدند و از تبلیغات و فعالیت‌های بهاییها در آنجا شکایت کردند، و بالاخره آقایان حاضرین گفتند آقای منتظری برای این امر متعین می‌باشد چون در رشته بهائیت مطالعاتی دارد، و من به معیت خانواده با آن جمع به وسیله الاغ به طرف کروگان رفتیم و مدتی در آنجا بودم و رسماً بهاییها را دعوت کردم که در مجلس شرکت کنند و با زبان لین و استدلالی از روی کتابهای خود آنان با آنان صحبت می‌کردم، و بیشتر صحبت‌های من در آنجا و همچنین قبلاً در چادگان و اسکندری فریدن در مبارزه با بهائیت بود چون بهاییها زیاد نفوذ پیدا کرده و تبلیغ می‌کردند، در چادگان خان بزرگ و ملاک آنجا بهایی شده بود و از مبلغین آنان پذیرایی می‌کرد، من هم در این رشته مطالعات زیادی داشتم، و روی این اصل نیز وقتی که آقای حاج عزیزالله روحانی نجف‌آبادی که از دوستان و مرد متدین و متعهدی می‌باشد بهائیت - دین پدری خود را - ترک کرده بود و محفل تهران اصرار داشتند او را برگردانند، از من دعوت شد شبی به تهران رفتیم و در محفل آنان با سه نفر از مبلغین آنان که خیلی هم پرحافظه و زبردست بودند مواجه شدم و بحث کردم و در همان هنگام نتیجه بحث آن شب را به صورت کتابچه‌ای به نام «مناظره مسلمان و بهایی» چاپ و منتشر کردم.

ریاست و مرجعیت عامه آیت‌الله بروجردی

در این بین دو سالی طول کشید، آیت‌الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی اوایل سنه ۱۳۶۵ ه.ق از دنیا رفت و کمی قبل از فوت ایشان آقای بروجردی یک مسافرت به مشهد مقدس داشتند، ایشان مشهد که رفته بود آنجا آقای حاج شیخ علی اکبر نهانوندی جای نمازش را به ایشان داده بود، بالاخره در مشهد رفت و آمد زوار سبب می‌شد که ایشان معروفیت بیشتری پیدا بکند، آسید ابوالحسن که فوت شد دیگر مساله تقلید بین آقای بروجردی و آقای حاج آقا حسین قمی که در کربلا بود دور می‌زد، حاج آقا حسین را هم از کربلا به نجف بردند و سه ماه بعد ایشان هم فوت شد (۱) و تقریباً آقای بروجردی شاخص شد، البته در قم علمای دیگر بودند آقای حاج سید محمدتقی خوانساری و آقای حجت، و هر یک برای خود تعدادی مقلد داشتند، اما آن کسی که در سطح جهان تشیع معروف گردید مرحوم آقای بروجردی بود. آن وقت دیگر شهریه ایشان زیاد شد، کم‌کم پای درسشان شلوغ شد، تعداد طلبه‌هایی که در درس ایشان شرکت می‌کردند به سیصد چهارصد نفر رسید، یعنی خارج‌خوان بیشتر از این تقریباً در حوزه نبود. ما اول که پیش ایشان شروع کردیم پنجاه‌شصت نفر بودیم ولی بعداً تعداد شاگردان به سیصد چهارصد نفر می‌رسید.

××× پاورقی ×××

۱ - متوفای سال ۱۳۶۶ ه.ق، مدفون در کنار حرم مطهر حضرت علی (ع).

درسه‌ها و تقریرات آیت‌الله بروجردی

س: آیت‌الله بروجردی چه کتابهایی را تدریس می‌فرمودند و تقریراتی که از درسه‌های ایشان نوشته شده پیرامون چه مباحثی است؟

ج: کتابهایی که آیت‌الله بروجردی تدریس می‌کردند در فقه، اول «اجاره» بود که مبحث «غصب» را هم ضمن آن تدریس کردند، بعد مقداری از کتاب «وصیت» را گفتند، که من اینها را از درسه‌های ایشان نوشته‌ام، بعد ایشان یک «صلات» گفتند و ابتدا مبحث «نماز جمعه» و «نماز مسافر» را مطرح کردند که من آنها را نوشتم ولی در وسط آن مدتی به نجف‌آباد رفتم، البته قسمتهای دیگری از صلات را هم نوشته‌ام که خیلی مرتب نیست، صلات ایشان را آقای فاضل لنکرانی هم نوشته و چاپ شده ولی آقای فاضل اوایل آن را نبود و مبحث «نوافل» را از من گرفت، نماز جمعه و نماز مسافر را که من نوشته بودم چاپ شده است، همچنین ایشان یک «خمس» هم گفتند که آقای حاج سید عباس ابوترابی آن را نوشته و چاپ هم شده است، ولی درس «اصول» ایشان را خیلی اشخاص نوشتند، تقریراتی که من نوشته بودم تحت عنوان «نهایه‌الاصول» چاپ شده است ایشان هم خیلی اصرار داشتند که چاپ بشود، آن قسمت که اول چاپ شده جداول اصول است، جلد دوم مبحث «قطع و ظن» و قسمتی از «برائت» است که خیلی مرتب نیست، یک یادداشت‌هایی است تا واسط برائت و احتیاط (۱)، البته دیگر ایشان نتوانستند ادامه بدهند و اصول ایشان تعطیل شد و به آخر نرسید.

س: آیت‌الله بروجردی در چه مکانی تدریس می‌فرمودند؟

ج: اوایل که شاگردان ایشان زیاد نبود در اطاق همان خانه‌ای که در آن مستقر بودند درس را شروع کردند، بعد که شاگردان ایشان زیاد شد آمدند در صحن حضرت معصومه (س) تابستانها در صحن درس می‌گفتند زمستانها در مسجد بالاسر، سر قبر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، منتهایک اطاق بزرگی بود در داخل مسجد بالاسر، اصولشان را هم در مدرسه فیضیه می‌گفتند، یک مدتی هم این اواخر عصرها در مسجد عشقعلی درس می‌گفتند، چون این مسجد نزدیک منزلشان بود و آمدن به صحن برای ایشان مشکل بود.

س: حضرت‌عالی درسه‌های ایشان را چگونه می‌نوشتید و به هنگام چاپ آیا با مشکلی مواجه نبودید؟

ج: این سبک نوشتن که من الان می‌بینم آقایان طلبه‌ها در درسه‌ها قلم به دست می‌گیرند و می‌نویسند آن زمان متداول نبود، شاید بعضیها بودند ولی من هیچ وقت یک روز هم در درس قلم و کاغذ به دست نگرفتم، من آن روزها حافظه‌ام خیلی قوی بود درسه‌ها را گوش می‌کردم حتی اسامی روات را که ایشان می‌گفتند فلانی از طبقه چندم است در ذهنم می‌ماند، بعد خودم می‌رفتم مطالب را تنظیم می‌کردم و می‌نوشتم، چون ایشان زیاد تکرار می‌کردند من وقتی مساله تمام می‌شد می‌نشستم می‌نوشتم، مثلاً بحث «نماز جمعه» را من یادم هست ایشان گفتند من رفتم نجف‌آباد نوشتم، همین که الان چاپ شده است تحت عنوان «البدرا الزاهر فی صلوات الجمعة و المسافر» یا مثلاً مساله «اجتماع امر ونهی» را یادم هست خیلی طول کشید ایشان روز اول مبنای خودش را گفت بعد جوانب مساله را مورد بحث قرار داد، بعد که تمام شد و رفت سراغ مساله بعدی من یک پنج‌شنبه و جمعه به خودم فشار آوردم مطالب را جمع و جور کردم و نوشتم، سبک نوشتن من به این شکل بود. ایشان هم پیش افراد گاهی از نوشته‌های من تعریف می‌کرد، بعد صحبت چاپ آن شد، من که پول نداشتم کسی هم آن وقتها نبود که با سرمایه خودش این قبیل کتابها را چاپ کند، الان شما می‌بینید که مطبوعات و چاپ کتابها این قدر زیاد رونق پیدا کرده،

آن وقت به این شکل نبود، چاپ کتاب بانی می خواست، تا اینکه آقای حاج آقا مهدی حائری تهرانی که سرمایه مختصری داشتند و با علامه طباطبایی در چاپ کتاب همکاری می کردند گفتند ما یک مقدار از هزینه آن را تامین می کنیم، من هم نیم دانگ خانه در نجف آباد داشتم فروخته بودم پولش دستم بود، بالاخره بنا شد در هزار نسخه «نهایه الاصول» را چاپ کنیم، مقداری از سرمایه اش مال من بود مقداری از علامه طباطبایی مقداری هم از آقای حائری، کتاب را برای چاپ دادیم به چاپخانه آقای برقعی، بعد بعضی می گفتند که ایشان در ابتدای آن چند کلمه تقریظ بنویسند، ایشان خودشان فرمودند: «فرد موجهی نظیر آقای گلپایگانی در این زمینه چیزی از من پرسد و من در جواب او چیزی در تایید این کتاب بنویسم و...»، من گفتم اصلا تقریظ نمی خواهد چون اگر نوشته خوب باشد جای خودش را باز می کند و اگر خوب نباشد تقریظ هم فایده ای ندارد، ایشان خوشحال شدند که من گفتم تقریظ نمی خواهد، و جزوه به جزوه که چاپ می شد می آوردم ایشان می خواندند، خوشحال بودند که اولین کتابشان چاپ می شود، البته ایشان کتابهای دیگری هم داشتند ولی گویا مایل نبودند که آنها را به چاپ برسانند. حالا چاپ این کتاب هم داستانی دارد، و آن اینکه در وسطهای کار یک وقت دیدیم آقای حاج آقا محمد مقدس (۲) - که از علمای اصفهان و وکیل آقای بروجردی بود و در ایام تحصیلی می آمد به قم و در درس آقای بروجردی شرکت می کرد و با ما هم رفیق بود - آمد در چاپخانه برقعی من را پیدا کرد و گفت آقای بروجردی می رفتند برای درس، جلوی مسجد عشقعلی درشکه اش را نگه داشته و گفتند بیا بالا من که سوار شدم فرمودند: آشیخ حسینعلی را می بینی؟ گفتم امری داشته باشید بفرمایید، گفتند: بله شما به آشیخ حسینعلی بگویید این کتاب تا هر جایش که چاپ شده همین طور بگذارید باشد هرچه هم خرج چاپش شده بیایند از من بگیرند فعلا بگذارید به همین شکل باشد! من به آقای مقدس گفتم به چه مناسبتی این مطلب را فرموده؟ گفت دیگر من نمی دانم، خودت بیا به آقای بروجردی بگو که حاج آقا محمد پیغام شما را رسانده، گفتم کی بیایم؟ گفت فردا صبح، فردا صبح که رفتم دیدم آقای حاج آقا محمد خودش آمده نشسته، رفتیم پیش آقا، گفتم آقا پیغام حضرتعالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساند ولی این چه وضعی است؟ من که خودسرانه کتاب را چاپ نکردم، شما خودتان نظر دادید، من جزوه به جزوه آوردم شما نگاه کردید، حالا می گویند فلانی می خواسته قاچاقی کتاب را چاپ بکند آقای بروجردی نگذاشته!! شما حیثیت اشخاص را رعایت کنید، شما آقا، بزرگوار، تاج سر همه، ولی حیثیت افراد هم باید رعایت بشود، گفتند: «آخه من می ترسم کتاب چاپ بشود، برود نجف بعد بگویند چنین و چنان» ایشان گویا از جو نجف وحشت داشتند، گفتم آقا آیا شما از شیخ انصاری مهمترید؟ شیخ انصاری با آن عظمتش مبانی اش را نوشته بعد مرحوم آخوند به ایشان اشکال کرده، حاج آقارضا اشکال کرده، دیگران اشکال کرده اند، کتاب همین اندازه که افراد آن را بخوانند و در معرض اشکال قرار بگیرد این خیلی مهم است، وانگهی این تقریرات است، تقریرات قاعده اش این است که اگر خوبی داشته باشد می گویند مال استاد است، اگر یک جایش اشکال داشته باشد می گویند مقرر نفهمیده، آخر این چه وحشتی است که شما دارید! گفتند خیلی خوب به جهنم، بگذارید منتشر بشود! گفتم آقا به جهنم نه، به بهشت!! بالاخره ایشان را راضی کردیم که کتاب منتشر بشود. چند وقت بعد آقای فاضل لنکرانی من را دید و گفت شما خوب راه را برای ما باز کردی، ما می خواستیم «صلات» را چاپ کنیم و ایشان قبول نمی کرد، آقای فاضل متاخر از من بود، شرح لمعه را پیش من خوانده بود منتهای خوش استعداد بود، درس آقای بروجردی هم می آمد و آن وقتهایی که من نجف آباد می رفتم ایشان مباحث صلات را نوشته بود.

× × × پاورقی × × ×

۱ - یادداشتهای معظم له در زمینه مباحث «قطع و ظن» و بخشی از مباحث «برائت» تنظیم شده و

به همراه جلد اول - که قبلا به چاپ رسیده بود - در یک مجلد توسط نشر تفکر به چاپ رسیده است.
۲ - متوفای سال ۱۳۷۸ ه.ق، مدفون در تکیه مقدس تخت فولاد اصفهان.

تاکید آیت الله بروجردی بر نوشتن و تقریر درسها توسط شاگردان

مرحوم آیت الله بروجردی وقتی که قم تشریف داشتند یکی بر نوشتن درسها و دیگری بر تقریر درس توسط بعضی از شاگردان تاکید داشتند، ایشان می گفتند ما در نجف که بودیم مرحوم آخوند درس که می گفتند بعد از درس شش هفت نفر از شاگردان ممتاز، جلسه ای جدا داشتند و هر کدام برای ده بیست نفر از شاگردان حرف استاد را تقریر می کردند، و اگر شاگردها «ان قلت و قلت» هم داشتند (ایراد و اشکال داشتند) مطرح می کردند، چون همه نمی شد با مرحوم آخوند اشکالات خود را مطرح کنند، و آیت الله بروجردی روی این جهت اصرار داشتند.

س: شیوه تقریر درس الان در مجامع دانشگاهی به شکل دیگری به عنوان «کنفرانس» مطرح است یعنی بعضی از شاگردها راجع به موضوعی کنفرانس می دهند، اگر در حوزه هم این شیوه متداول بشود یعنی فرض کنید هفته ای یک روز یک یا چند نفر از شاگردها بیایند برداشتها و نتیجه تحقیقات خود پیرامون آن درس را برای بقیه تقریر کنند، حال در حضور استاد یا در یک جلسه جداگانه، آیا این عامل شکوفایی استعدادها و احیای همان سیره دیرینه حوزه ها نیست؟
ج: البته اینکه طلبه ها بروند راجع به مساله مورد بحث تحقیق کنند و نتیجه تحقیقات خود را در جلسه ای برای دیگران مطرح کنند کار بسیار خوبی است و باعث رشد شاگردان است، اما آنچه آیت الله بروجردی مطرح می کردند این بود که اگر استاد بر فرض در هفته پنج درس می گوید در جلسه تقریر بدون حضور استاد همه آن پنج درس تکرار بشود و این باعث می شود که آن درسها پخته تر شود.

و اما عنایت ایشان به نوشتن درسها باعث شد که ما قسمتهای زیادی از درسهای ایشان را بنویسیم، مثلا من مبحث «اجاره» ی ایشان را نوشتم مبحث «غصب» و «وصیت» و «شرکت» ایشان را نوشتم، بعد «صلاه» را گفتند که من قسمتی از آن را نوشتم - قسمت «نماز جمعه» و «نماز مسافر» را - قسمتهای دیگرش را هم نوشتم اما چون آقای فاضل آن را نوشته بود و چاپ شد دیگر از چاپ آن صرف نظر کردم، بعد ایشان «خمس» را فرمودند که البته من ننوشته ام دیگران نوشته اند و چاپ شده است. این اواخر ایشان مبحث «قضاء» را شروع کردند من یادم هست یکی از طلبه ها مرتب سر درس اشکال می کرد، ایشان فرمودند من حالا در این سن باید استراحت کنم مع ذلک می آیم برای شما درس می گویم چون می بینم خواهی نخواهی دستگاه قضایی باید باشد و آقایان طلاب هم می روند در دستگاههای قضایی، این درس را می گویم که اقلا با مبانی فقه اسلامی و قضای اسلام آشنا بشوند که قضاوتهای ناحق نکنند، ایشان می خواستند بفرمایند حالا من با این سن و سال می آیم درس می گویم آقایان باید قدر بدانند. من جلد اول «اصول» ایشان را (خارج کفایه) نیز تقریبا به صورت کامل و جلد دوم را به صورت ناقص نوشتم، البته ایشان هم تا واسط «برائت» و «احتیاط» بیشتر ادامه ندادند و درس اصول را که عصرها می گفتند رها کردند.

متورم شدن اصول و ضرورت تهذیب آن

س: حضرتعالی به عنوان فقیهی که درسهای اصول مرحوم آیت الله بروجردی را تقریر فرموده اید نظرتان درباره مباحث اصولی که فعلا در حوزه تدریس می شود چیست؟ کدام یک از مباحث اصول در استنباط احکام فقهی لازم و مفید است و کدام مبحث غیر لازم و غیر مفید، و به طور کلی اگر

نظر خاصی در ارتباط با مباحث اصول دارید بفرمایید.

ج: اینکه می‌فرمایید کدام یک از مباحث اصول در فقه بیشتر مورد استفاده واقع می‌شود این مطلبی است گسترده که نمی‌شود الان یک به یک مباحث را شمرد و گفت کدام یک تا چه اندازه مفید است. اما اجمالا یک سری از مباحث اصول هست که مطالب آنها یک امور عرفی ارتکازی است و توجه داشتن به آنها ضرورت دارد، مثلا اینکه آیا امر دلالت بر وجوب دارد یا نه، یا اینکه فوریت از آن فهمیده می‌شود یا نه، اینها را باید به ارتکاز عرف مراجعه کرد، و اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) هم که از روایات مطالبی را می‌فهمیدند این سنخ از مسائل در ارتکاز ذهنشان بوده است، اینکه امر مولا را باید عمل کرد مگر اینکه مولا تصریح بر خلاف بکند، اینها یک چیزی است ارتکازی، اما خوب بزرگان آمدند این سنخ مسائل را بیشتر شرح و بسط دادند. و گویا اولین کسی هم که علم اصول را پایه‌گذاری کرد شافعی «یکی از پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنت» بوده است، مرحوم آیت‌الله بروجردی نظرش این بود که علم اصول را شافعی پایه‌گذاری کرد. مرحوم آیت‌الله بروجردی یک وقت در درس می‌فرمود: «اصول ما خیلی متورم شده است» و ایشان نوعا در هر مساله اصولی به جای اینکه به نقل اقوال و مسائل حاشیه‌ای پردازند یک راه باریکی به اصل مساله داشتند و نکته اصلی را که ماده عامله مساله است مطرح می‌کردند و به مقدمات بعیده مساله و حواشی نمی‌پرداختند، برخلاف بعضی از کتابهای اصولی که خیلی به مقدمات مساله می‌پردازند، ما با این وقت کمی که داریم و با این مسائل گسترده‌ای که در دنیای امروز مورد نیاز است باید به مسائل مهمتر توجه کنیم، یک وقت فقها و روحانیت در صحنه نبودند، نه در مسائل حکومتی بودند نه در مسائل اقتصادی و سیاسی، همه اینها دست افرادی دیگر بود و فقها سراغ این مسائل نمی‌رفتند و کسی هم در این زمینه‌ها به سراغ آنها نمی‌آمد، اما امروز مسائل پیچیده‌ای در اقتصاد و سیاست مطرح است، مسائل بانکها، مساله پول و نقش آن در اقتصاد، بیع صرف و درهم و دیناری که در روایات آمده و تطبیق آن با پول رایج، این سنخ مسائل کمتر بررسی شده و مورد ابتلا هم هست و امروز پاسخ اینها را از ما می‌خواهند، وقتی ما این گونه مسائل لازم را داریم بیاییم و قتمان را صرف کنیم بر سر مساله «کلی قسم ثالث» که در فقه مورد ابتلا واقع نمی‌شود، یا اگر هم بشود در یک جاهای نادر و محدودی است، یا مساله «مقدمه واجب» با آن تفصیلات - می‌گویند مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی (رحمه‌الله‌علیه) چهار سال مساله مقدمه واجب را درس گفتند، بعد از چهار سال گفته بودند: ظاهرا مساله ثمره عملی ندارد! یکی از طلبه‌ها گفته بود: آقا چهار سال وقت ما را تضييع کردید برای یک مساله‌ای که ثمره عملی ندارد؟! ایشان گفته بود: بنشین سر جای، من در این چهار سال علم اولین و آخرین را برایت گفتم! - خوب این مقدمه واجب را در چند جلسه می‌توان بحث کرد. حالا ما بیاییم چهار سال وقت صرف کنیم، این همان چیزی است که مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌فرمودند اصول متورم شده است. بعضیها می‌گویند این مباحث ذهن انسان را باز می‌کند، اما وقتی که ما از ذی‌المقدمه باز می‌مانیم و همه وقتمان را باید در مقدمات صرف کنیم این چه فایده‌ای دارد. یک وقت من به مرحوم امام (ره) عرض کردم که می‌گویند توغل در فلسفه ذهن انسان را مخدوش می‌کند و عرفیت انسان را از بین می‌برد و برای فقه مضر است، ایشان فرمودند: تعمق در اصول این خاصیت را دارد برای اینکه مسائل فلسفه ربطی به فقه ندارد، مثل اینکه تعمق در مسائل ریاضی لطمه‌ای به فقه نمی‌زند، اما چون اصول به فقه مربوط می‌شود اگر کسی خیلی در این مقدمات بماند و مرتب تشکیک کند ذوق عرفی او از بین می‌رود، و آن گونه که «محمد بن مسلم» و «زراره» از روایات مطلبی را می‌فهمیدند انسان نمی‌فهمد، و حرف ایشان هم حرف بی‌راهی نیست. مسلما «شیخ طوسی» و «محقق» از بزرگان فقه ما هستند ولی این اصول به این گستردگی در آن زمان نبوده است.

پس اجمالا اصول لازم است ولی بسیاری از مباحث آن ارتکازی و عرفی است که فقط باید به آنها اشاره بشود، باید اصول را جمع و جور و تهذیب کرد، مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی هم

نظرشان این بوده که باید اصول تهذیب بشود، گویا چیزهایی هم در این زمینه نوشته بودند، به هر حال اگر افراد یا گروهی این کار را به عهده بگیرند و مسائل غیرمفید را صرفاً به عنوان یک تاریخچه یادآوری کنند و به آن نپردازند و مسائل مورد نیاز را دسته‌بندی کنند کار خوبی است، مثل مباحث «اماء» و «عبید» در فقه که صرفاً به عنوان یک مبحث تاریخی باید به آن توجه کرد و لزومی ندارد در زمان ما بابها و مباحثی به این عنوان در فقه عمومی گشوده شود. مثلاً باب «تعادل و تراجیح» در فقه خیلی کاربرد دارد ولی کمتر به آن توجه می‌شود و خیلی‌ها این مبحث را چون اواخر مباحث اصول واقع شده است اصلاً نمی‌خوانند. مرحوم حاج آقا رضا صدر می‌گفت: مرحوم حاج آقا ضیاء عراقی گفته بوده ما در اصفهان با حاج میرزا محمد صادق خاتون آبادی رفیق بودیم، بعد ایشان رفتند نجف و بعد من هم رفتم نجف با ایشان صحبت کردم او گفت من می‌روم درس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، من هم رفتم وقتی به درس ایشان رفتیم ایشان گفتند: قال العذی - در آن زمان کتاب اصولی بوده است مال عذی - یک مطلب از عذی نقل کرد و بعد گفت: فیه اولاً و ثانیاً و ثالثاً و رابعاً و ده تا اشکال به حرف ایشان کرد، بعد فردا به درس ایشان رفتیم باز همین حرف عذی را نقل کرد و ده تا اشکال دیگر به او کرد روز سوم باز به همین ترتیب... خوب حالا عذی که یکی از اصولیین عامه است یک حرفی را زده حالا در سه روز سی تا اشکال به حرف او مطرح می‌شود، آقای حاج آقا ضیاء می‌گوید من به رفیقم گفتم این درس برای ما ثمری ندارد، بعد رفتم درس مرحوم آخوند خراسانی (صاحب کفایه الاصول) (۱) دیدم مرحوم آخوند تندتند اصول مسائل را مطرح می‌کند و می‌گذرد - می‌گویند خیلی هم خوش بیان بوده است - بالاخره در درس ایشان شرکت کرده بودند. من یک بار بعد از یکی از زندانها از منزل آقای فلسفی به منزل آیت‌الله آقای حاج سیداحمد خوانساری رفتم، ایشان گفتند من درس مرحوم آخوند خراسانی را درک کرده‌ام ایشان در دوره آخر از اول اصول تا «جمع بین حکم ظاهری و واقعی» یعنی همه جلد اول کفایه و جلد دوم تا مبحث «جمع بین حکم ظاهری و واقعی» را در سه سال تدریس کرده‌اند، اگر بقیه آن را هم می‌گفته‌اند حداکثر شش سال می‌شده است، اما آن‌گونه که مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی مشی می‌کرده یک دوره اصول بیست سال هم تمام نمی‌شده. به نظر من اگر یک لجنه با صلاحیتی مباحث اصول را متناسب با روشهای آموزشی تهذیب و تدوین کنند کار خوبی است.

س: حضرتعالی خودتان علاوه بر طرح مباحث اصولی در کتابهای فقهیتان که به تناسب مطرح شده آیا به طور مستقل درس اصول هم تدریس فرموده‌اید؟

ج: بله من بعضی از مباحث اصول را هم گفته‌ام، از خارج جلد دوم کفایه شروع کردم، مبحث «قطع و ظن» و قسمتهایی از «برائت» را گفتم، اینها قبل از انقلاب بود ولی به خاطر گرفتاریها وقت نکردم آنها را بنویسم.

× × × پاورقی × × ×

۱ - متوفای سال ۱۳۲۹ ه.ق.

عنایت آیت‌الله بروجردی به رجال احادیث و طبقات رجال

س: راجع به عنایت آیت‌الله بروجردی به طبقات رجال احادیث هم توضیحاتی بفرمایید.
ج: مساله رجال احادیث در درسهای مرحوم آقای حجت، آقای خوانساری و آقای صدر خیلی معمول نبود، در قم معروف بود که آقای مرعشی نجفی در رجال مطالعاتی دارند ولی در درس

ایشان هم یک عده خاصی شرکت می‌کردند، اما آقای بروجردی در درسشان خیلی عنایت به رجال داشتند و این طور که از ایشان نقل می‌کردند - البته من از خودشان نشنیدم - گفته بودند آن زمان که من در بروجرد درس می‌گفتم بعضی افراد را می‌دیدم که خیلی از مسائل دقیق را درک نمی‌کنند، اما رجال چون جنبه تاریخی دارد همه می‌فهمند، این سبب شد که من برای اینکه درس دایر باشد و همه عنایت داشته باشند هر روز یکی از شخصیت‌های رجال را مطالعه می‌کردم و در درس خصوصیاتش را می‌گفتم، ایشان در این زمینه از بس مطالعه کرده بود یک تخصصی پیدا کرده بودند، بعد ایشان اسانید «کافی» و «تهذیب» و «من لایحضر» را تنظیم کرده بودند که این آخرها آقای حاج میرزاهمدی صادقی تبریزی به صورت ناقص آن را چاپ کرد اما آستانه حضرت رضا(ع) بنا بود به صورت کامل آن را چاپ بکند که آقای حاج میرزا حسن نوری (رحمه‌الله‌علیه) متصدی آن بود - چون به خط ایشان نوشته شده بود - منتها ایشان تصادف کرد و از دنیا رفت، حالا من نمی‌دانم آستانه حضرت رضا(ع) مشغول چاپ آن هست یا نه (۱)، مرحوم آیت‌الله بروجردی این اسانید را به ترتیب حروف تهجی منظم کرده بود و عقیده‌اش این بود که مشکلات رجالی از داخل خود اسانید به دست می‌آید و حل می‌شود، عنایت داشتند که مثلا در کافی اسامی روات به همان گونه که آمده ثبت گردد، مثلا یک جا نوشته «محمد بن عبدالجبار الصهبانی» یک جا نوشته «عن الصهبانی» یک جا آمده «محمد الصهبانی» اینها پشت سرهم که بیاید بعضی شارح بعضی دیگر می‌شود.

دیگر اینکه سلسله روات تا امام معصوم که پشت سرهم قرار می‌گرفت در مقایسه با هم اگر سقط‌هایی در سلسله بعضی سندها بود مشخص می‌شد و به این ترتیب طبقات روات معین می‌شد، مثلا می‌بینی پنجاه روایت پشت سرهم دارد «احمد بن ادریس عن محمد بن عبدالجبار الصهبانی عن الحسن بن محبوب عن ابی حمزه»، یک جا نوشته مثلا «عن الصهبانی عن ابی حمزه»، معلوم می‌شود که اینجا «ابن محبوب» از وسط افتاده است، ایشان روی همین ترتیب در «وشنوه» (۲) شروع کرده بودند یک رجالی بنویسند که «راوی» و «مروی‌عنه»‌ها را معین کند، همین کاری را که رجال اردبیلی کرده، و بعد که کتاب اردبیلی چاپ شد ایشان هم آن را تمام نکرد برای اینکه می‌گفت تقریبا همان کاری که مامی خواستیم بکنیم انجام شده است، و خود ایشان این کتاب رجال اردبیلی را داد چاپ کردند، ایشان در وشنوه که بودند گفته بودند آقایان بدلا، امیرزاهمدی صادقی و امیرزاحسین صادقی بنشینند فیش برداری کنند، و بعد ایشان به نوشته‌ای نگاه می‌کرد و روی اسانیدش نظر می‌داد و راوی و مروی‌عنه‌ها را مشخص می‌کرد، من هم آنجا نشسته بودم روز بعد رفتم پهلوی آقای بروجردی نشستم بینم ایشان چکار می‌کند، در نوشته ایشان نگاه کردم فهمیدم که اینها اسانید است و ایشان آنها را تنظیم کرده و طبق آن جایگاه روات را مشخص می‌کند، همان طور که نگاه می‌کردم یک جا دیدم یکی از چشمشان افتاد، گفتم آقا شما یکی را جا انداختید، ایشان گفتند شما خوب متوجه شدید که من چکار می‌کنم پس ممکن است روزهای دیگر این کار را به شما محول کنم، ولی روز بعد از کروگان جاسب تقاضای فردی کردند که بتواند علیه‌بهایها در آنجا تبلیغ کند و آقایان مرا برای این جهت به آیت‌الله بروجردی معرفی کردند و من به آنجا اعزام شده و از شرکت در آن جلسات محروم شدم، پس از مراجعت به قم روزی مشهدی رضا که در بیت ایشان خادم بود به من گفت: آقای منتظری آنها تو را دک کردند، چون دیدند داری جا باز می‌کنی، علی‌ای حال آیت‌الله بروجردی روی رجال زحمت کشیده بود و طبقات رجال تقریبا حفظش شده بود. در درس هم زیاد از آن استفاده می‌کرد و در حوزه این یک امتیازی بود برای ایشان، من یک وقت به ایشان عرض کردم خوب است اینها به چاپ برسد، گفتند: اینها یک وقت نجف می‌رود - ایشان روی نجف حساس بودند - ممکن است نکاتش را درک نکنند، من گفتم آقا ما که نکاتش را فهمیدیم خوب نجفی‌ها هم وقتی که خواندند نکاتش را درک می‌کنند، ولی بالاخره ایشان تا زنده بود کتابهایش را چاپ نکرد، حتی یک حاشیه بر کفایه

داشتند که یک روز آوردند سر درس قسمتی را در مساله مقدمه واجب از روی آن خواندند و من در نهاییه الاصول نقل کرده‌ام که می‌گویند آن هم از بین رفته است. من یک بار مساله‌ای را در طهارت از ایشان پرسیدم، ایشان می‌خواست مبنای خودش را در مساله بگوید، نوشته‌هایش را که هنگام حاشیه‌زدن بر عروه نوشته بود آورد و از روی آن خواند که من نمی‌دانم الان آن نوشته‌ها چه شده است. من توصیه می‌کنم به آقایانی که تالیف دارند تالیفاتشان را تنظیم کنند و در اختیار دیگران بگذارند، نگویند که یک وقت به یک جایش اشکال می‌کنند، همه نوشته‌ها غیر از کلام خدا و معصومین (ع) قابل اشکال است ولی محسناتی هم دارد و از نوشته‌هایشان دیگران هم استفاده می‌کنند.

××× پاورقی ×××

۱ - کتاب «اسانید» به خط مرحوم آقای نوری از طرف آستانه حضرت رضا (ع) چاپ و منتشر شده است.

۲ - «وشنوه» روستایی است ییلاقی در اطراف قم از بخش کهک که مرحوم آیت‌الله بروجردی در ایام تابستان به خاطر گرمی هوای قم به آنجا تشریف می‌بردند.

ابتکار آیت‌الله بروجردی در طبقات رجال احادیث

س: آیا مرحوم آیت‌الله بروجردی در رجال هم تالیف یا تدریس داشتند؟
 ج: ایشان چیزی به عنوان درس رجال نداشتند، ولی مقید بودند که سندهای احادیث را بخوانند، مثلا می‌گفتند این راوی طبقه چندم است، روایت ضعیف یا صحیح است، طبقات را ایشان زیاد ذکر می‌کردند، و می‌فرمودند اهل سنت رجال را طبقه‌بندی کرده‌اند و علمای ما طبقه‌بندی نکرده‌اند، ایشان به طبقه‌بندی شدن رجال عنایت داشتند، و می‌فرمودند مبدا را باید پیامبر اکرم (ص) قرار دهیم و صحابه که از پیامبر اکرم (ص) حدیث دارند طبقه اول روات محسوب می‌شوند، و تابعین که از صحابه حدیث دارند طبقه دوم می‌باشند، روی همین حساب اصحاب امام باقر (ع) مثل «زراره» و «محمد بن مسلم» طبقه چهارم می‌شوند یعنی اینها اگر بخواهند از پیغمبر (ص) حدیث داشته باشند معمولا با سه واسطه می‌توانند حدیث داشته باشند، حالا ممکن است بعضی از رجال معمر باشند که دو طبقه حسابشان می‌کنیم مثل «حماد بن عیسی» و «حماد بن عثمان» که چون عمر اینها طولانی بوده هم طبقه پنج می‌شوند هم طبقه شش. ایشان معمولا هر سی سال را یک طبقه حساب می‌کردند، یعنی بین استاد و شاگرد معمولا سی سال تفاوت سن می‌باشد، روی این اصل ایشان می‌گفتند از زمان پیغمبر (ص) که حساب کنی تا زمان شیخ طوسی دوازده طبقه می‌شود، کلینی طبقه نهم است، صدوق طبقه دهم، شیخ مفید طبقه یازدهم، شیخ طوسی طبقه دوازدهم، بدین ترتیب شیخ طوسی اگر بخواهد حدیث از پیامبر (ص) داشته باشد معمولا به یازده واسطه می‌شود، آن وقت بعد از شیخ طوسی تا شهید ثانی هم دوازده طبقه می‌شود، پس شهید ثانی در راس طبقه بیست و چهارم است، و بعد از شهید ثانی تا زمان ما نیز دوازده طبقه است که آقای بروجردی می‌شد راس طبقه سی و ششم، و می‌گفتند: هر طبقه، صغار و کبار هم دارد، آن وقت من با آقای مطهری می‌گفتیم روی این حساب ما از صغار طبقه سی و هفتم و مثل آقای خمینی و آقای گلپایگانی از کبار طبقه سی و هفتم محسوب می‌شویم چون همه ما از شاگردان آقای بروجردی بودیم، آقای بروجردی که طبقه سی و ششم باشد ما صغار سی و هفتم و اینها کبار سی و هفتم می‌شوند، و ایشان از بس اینها را می‌گفتند دیگر ما یاد گرفته بودیم که مثلا «زراره» طبقه چهارم است، «صغار» طبقه هشتم است و....

اصول و جوامع روایی

از طرف دیگر اصحاب ائمه (ع) هر کدام روایاتی را گردآوری کرده بودند که «اصل» نامیده می‌شد، بعد در زمان حضرت رضا (ع) یک عده از بزرگان مثل «صفوان بن یحیی» و «علی بن حکم» و «بزنطی» آمدند این اصول را جمع‌آوری کردند، اینها اسمش شد «جوامع اولیه»، مثلاً «جامع بزنطی»، «جامع علی بن حکم». بعد این جوامع اولیه پیش مرحوم کلینی، شیخ طوسی و شیخ صدوق بوده و اینها از آن جوامع با ذکر سند روایت نقل می‌کردند و به این شکل کتاب «تهذیب»، «استبصار»، «کافی» و «من لایحضر» را تدوین کردند که به اینها گفته می‌شود «جوامع ثانویه» که از روی «جوامع اولیه» تنظیم شده، بعد کتابهایی مثل «وسائل» و «وافی» و «بحار» را تنظیم کردند که به اینها می‌گفتند «جوامع در مرتبه سوم»، ایشان روی کتب اربعه خیلی عنایت داشتند می‌فرمودند مولفین اینها به صرف اینکه یک روایت در یک جایی آمده اعتماد نمی‌کردند بلکه اجازه روایت داشتند و پیش مشایخ و اساتیدشان این روایات را خوانده بودند مثلاً شیخ سند دارد تا کتاب بزنطی، علاوه بر اینکه جامع بزنطی نزد او بوده ولی تنها به آن اعتماد نمی‌کرده بلکه شیخ این روایات را مثلاً پیش مفید خوانده، مفید هم پیش ابن قولویه خوانده به همین شکل تامی‌رسد به خود بزنطی، بعد ایشان می‌گفتند در کتب اربعه قضیه به این شکل بوده ولی در غیر کتب اربعه اجازه روایت به این شکل نبوده لذا به کتب اربعه خیلی اعتماد داشتند، اما بعضی از کتابها نظیر «محاسن برقی» و «جعفریات» را خیلی قبول نداشتند و می‌گفتند مثلاً یک کتاب از هند آورده‌اند به نام جعفریات، ما چه می‌دانیم که این همان جعفریاتی است که از ائمه (ع) رسیده، ایشان در فقه به این کتابها اعتماد نمی‌کردند و می‌فرمودند به عنوان تایید بد نیست.

احیای کتب قدما توسط آیت‌الله بروجردی در حوزه

قبل از اینکه مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم بیایند اصلاً کسی کتب اربعه یا کتب قدما را نگاه نمی‌کرد، فقط همین «وسایل» را نگاه می‌کردند، گاهی اوقات وسایل را هم نگاه نمی‌کردند فقط در «جواهر» بحث می‌کردند، مرحوم آقای حجت کمی این جور چیزها را داشت اما آقایان دیگر اصلاً در این وادیها نبودند.

بسیاری از کتب که الان می‌بینید در دستهاست از برکت مرحوم آیت‌الله بروجردی است، مثلاً «مفتاح‌الکرامه» را که اول چاپ کرده بودند دوره‌اش را می‌فروختند ۳۵ قران، به بعضی طلبه‌ها هم مجانی می‌دادند بعضی طلبه‌ها آن را فروخته بودند به عطاریها که در آن دارو بیچند، ولی مرحوم آیت‌الله بروجردی وقتی آمدند قم به اقوال قدما خیلی عنایت داشتند و لذا مفتاح‌الکرامه خیلی قرب پیدا کرد. «الجوامع‌الفقهیه» را مرحوم آیت‌الله بروجردی زنده کرد، نه‌پایه شیخ طوسی، کتابهای صدوق، کتب قدما و اصول متلقات از معصومین (ع) را اصلاً کسی به آنها مراجعه نمی‌کرد، مرحوم آیت‌الله بروجردی کتابهای فقهی را کمیاب کرد، مفتاح‌الکرامه را کمیاب کرد. «خلاف» شیخ طوسی را تا زمان ایشان اصلاً چاپ نکرده بودند، این کتاب خیلی با ارزش است، مرحوم آیت‌الله بروجردی خودش آن را خطی نوشته بود بعد نسخه‌های مختلف آن را از جاهای مختلف جمع‌آوری کرد و دستور داد یک نسخه آن را چاپ کردند البته مخارجش را آقای کوشانیپور داد - خداوند او را رحمت کند - «منتهی» و «تذکره» ی علامه را کسی سراغش نمی‌رفت همه اینها را مرحوم آیت‌الله بروجردی در قم زنده کرد.

س: این آقای کوشانیپور که فرمودید چه کسی بود و به چه عنوان در چاپ این کتاب کمک می‌کرد؟

ج: آقای کوشانیپور آدم ثروتمندی بود که اهل وجوهات بود، منتها مقید بود که وجوهاتش را در این جور کارهای تبلیغی مصرف کند، ایشان در تهران چند خانه هم داشت که بعضی از علمای تهران در آن می‌نشستند حتی مرحوم شهید مطهری هم مدت کمی در یکی از خانه‌های آقای کوشانیپور زندگی می‌کرد، البته اجاره‌اش را به عنوان وجوهات حساب می‌کرد، این شخص مقلد آیت‌الله بروجردی بود، و در نشر این کتابها از وجوهات کمک می‌کرد، بعد که ایشان از دار دنیا رفت بازماندگانش موسسه‌ای به همین نام درست کردند.

اهتمام به گردآوری منظم احادیث شیعه (جامع احادیث الشیعه)

س: نظریه آیت‌الله بروجردی در گردآوری احادیث شیعه چگونه بود و حضرتعالی با این طرح تا چه اندازه همکاری داشتید؟

ج: مرحوم آیت‌الله بروجردی در درسهایشان که روایات را می‌خواندند نوعاً در هر باب به صاحب وسایل اشکال می‌گرفتند و معمولاً اشکالهایشان هم وارد بود، صاحب وسایل بسایک قسمت از روایت را ذکر کرده و دنباله آن را ذکر نکرده است در صورتی که این دو قسمت باهم ارتباط داشته است، گاهی اوقات دو سه تا روایت که پیداست اینها یک روایت بوده ولی سندهای مختلف دارد قاعده‌اش این بود که اینها را پهلوی هم ذکر می‌کرد که این کار را نکرده، یا مثلاً روایاتی که یک مفهوم را با دو لحن بیان داشته قاعده‌اش این بود که هر دو را پهلوی هم ذکر می‌کرد که هر یک قرینه دیگری می‌شد اما اینها را پهلوی هم ذکر نکرده، روی این جهت ایشان همیشه به صاحب وسایل اشکال داشتند که در تنظیم روایات این جور جهات را رعایت نکرده است، مثلاً بجا بود روایتی را که مشایخ ثلاث ذکر کرده‌اند پهلوی هم ذکر می‌کرد تا انسان می‌فهمید این روایت را هر سه نفر (کلینی، شیخ طوسی و صدوق) نقل کرده‌اند، از این گونه اشکالها داشتند، ایشان به فکر افتادند که خودشان روایات را تنظیم کنند، یک دسته از فضلا را دعوت کردند که این کار را شروع کنند، البته این نکته را باید گفت آن طور که مرحوم آیت‌الله بروجردی به وضع روایت بصیر و مسلط بودند افرادی که دعوت شده بودند - که یکی از آنها من بودم - بصیرت لازم را نداشتیم، باید اینها تازه بیایند از صفر شروع کنند، افراد هم مختلف بودند بعضیها خوب بودند، بعضیها درجه‌شان پایین‌تر بود، علی‌ای حال اینها آمدند، ایشان هم خیلی وقت صرف کرد، جلسه‌های زیادی می‌آمد می‌نشست، در کیفیت تنظیم دستورهای مهمی می‌دادند، خیلی هم عنایت داشتند که این کار انجام بشود، با اینکه کارهای مهمی به ایشان مراجعه می‌شد گاهی اطرافیها در بیت ایشان حرص می‌خوردند که ایشان کارهای مهم را گذاشته‌اند و دارند به این کتاب ور می‌روند ولی ایشان خیلی عنایت داشتند که این کتاب بر اسلوب صحیح پایه‌ریزی شود، اول هم صحبت این بود که هم احادیث شیعه و هم احادیث سنی تنظیم بشود و اگر شده بود خیلی خوب بود، یعنی احادیث «صاحبه‌سته» هم در هر بابی درج می‌شد، این کار زحمت طلبه‌ها را کمتر می‌کرد، خوب هم بود چون در بسیاری از مسائل روایات ما نظر دارند به روایات اهل سنت، خود مرحوم آقای بروجردی هم می‌دانستند که این کار مهمی است ولی روی بعضی جهات که ممکن است بعداً بگویند دارند کتابهای سنی‌ها را احیا می‌کنند از آن صرف نظر کردند، ایشان روی این جهات خیلی حساب می‌کرد که مثلاً جوی برای علمای شیعه درست نکنند، و الا خود ایشان به این موضوع عنایت داشت و کتابهای آنها را هم داشت، بالاخره ایشان هر روز می‌آمدند یک برنامه و دستوری می‌دادند. یک روز ایشان یک فرمایشی فرمودند من به ایشان گفتم: آقا شما چند روز پیش آن جور دستور دادید حالا این جور می‌فرمایید؟ ایشان گفتند: «انا فی کل یوم رجل» - من هر روز یک برداشت جدیدی دارم - من عرض کردم: آقا با «انا فی کل یوم رجل» نمی‌شود کتاب نوشت، برای اینکه یک برنامه باید از اول باشد که همه روی آن برنامه کار کنند، و بالاخره گاهی نظریاتی به ذهن خود

ایشان می آمد یا افراد تذکراتی می دادند، و سلیقه و متد اینکه چه جور تنظیم کنیم عوض می شد. علی ای حال شاید بیست و چهار پنج نفر می شدند که بنا شد هر دو نفری یک کتاب را با هم تنظیم کنند، من با آقای ابراهیم امینی تابستان رفتیم نجف آباد «روایات ارث» را تنظیم کردیم، البته برای ما خوب بود با روایات آشنا می شدیم، مرحوم آقای ربانی شیرازی با آقای حاج شیخ محسن حرم پناهی «صلات» را تنظیم کردند، یک عده «طهارت» را تنظیم کردند که بعد بیاورند آنها را با هم یکنواخت کنند، چون باید یک سبک باشد، ایشان عنایت داشت که در مقدمه این کتاب حدیث متواتر ثقلین بیاید، چون ما با سنی ها اگر چه در مساله امامت اختلاف داریم ولی طبق این حدیث که مورد قبول آنها نیز هست پیامبر اکرم (ص) گفتار عترت را در کنار قرآن قرار داده است و فرموده اگر به این دو تمسک کنید گمراه نمی شوید، بنابراین ما اگر بخواهیم به دستور پیامبر (ص) عمل کرده باشیم، برای عمل کردن به دستورات فقه اسلام باید فقه عترت را به دست بیاوریم و به همان عمل کنیم، به همین جهت من یک روز رفته خدمت ایشان، ایشان دو جلد کتاب «عباقت» را که مربوط به حدیث ثقلین بود دادند به من و فرمودند شما این کتاب را خلاصه گیری کنید -عبقات هم خیلی شلوغ است- بالاخره این توفیق برای من حاصل شد که این دو جلد کتاب را که هر جلد حدود هشتصد صفحه و همه مربوط به حدیث ثقلین است مطالعه و خلاصه گیری کنم، متأسفانه آن زمان دستگاههای فتوکپی و زیراکس و اینها که الان هست نبود ما متن همان چیزهایی که راجع به ارث نوشته بودیم و حدیث ثقلین را دادیم به آیت الله بروجردی و دیگر نفهمیدیم چطور شد، ولی این کار برای افراد خیلی مفید بود، همه با زیر و بم کار و نکات روایات و خصوصیات کتابها آشنا شدند و این خود در واقع تمرین یک کار دسته جمعی بود.

ظاهراً خود مرحوم آیت الله بروجردی یک مقدمه ای مربوط به حدیث ثقلین برای آن کتاب تنظیم کرده بودند حالا نوشته ما که دادیم به ایشان اثر داشته یا نداشته نمی دانم، این کتابها در زمان مرحوم آیت الله بروجردی به چاپ نرسید، ولی آقای کوشانپور که پس از فوت آقای بروجردی به آقای شاهرودی مراجعه کرده بود از آقای شاهرودی اجازه گرفته بود که از وجوهات آنها را چاپ کند ولی ایشان هم مرحوم شد، یادم هست که همان اوایل انقلاب آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری که ادامه این کار را به عهده گرفته بودند به من گفتند شما به آقای خمینی بگویید که حدود ده هزار تومان خرج این کار است آن را تامین کنند تا چاپ این کتابها ادامه پیدا کند، من هم به آیت الله خمینی گفتم ایشان هم قبول کردند، منتها بعد آقای حاج شیخ اسماعیل نیامدند، ظاهراً به آیت الله خوئی مراجعه کرده بودند که برای ادامه کار و چاپ کتابها از ایشان کمک بگیرد، به هر حال این کتاب خوبی است ولی کیفیت چاپ آن از جهت علامت گذاری و ویراستاری به شکل مطلوب نیست.

س: به نظر حضرتعالی آیا این مجموعه کتاب «جامع احادیث الشیعه» عیناً مطابق با همان طرح ایده آلی است که مرحوم آیت الله بروجردی در نظر داشتند؟

ج: بالاخره وقتی انسان می خواهد روایات یک مساله فقهی را مورد بررسی قرار دهد اگر بخواهد ده بیست جلد کتاب روایت اطراف خود جمع کند مشکل است، کتاب جامع الاحادیث این کار را کرده که این روایات را یکجا جمع آوری کرده است، البته تکرار در بعضی جاها لازم است و نمی شود به صرف آدرس دادن اکتفا کرد، مثلاً همین مستمسک آیت الله حکیم را که نگاه می کنیم گاهی انسان کلافه می شود، در یک مساله مثلاً می گوید: «کصحیحه زراره الماضیه» و ما چقدر باید بگردیم تا آن صحیحه را در یک صفحه یا چند صفحه جلوتر پیدا کنیم، با اینکه خود آن صحیحه نیم خط یا یک خط بیشتر نیست، کتاب جامع الاحادیث هم گاهی این گونه است که اگر در یک باب مثلاً بیست عدد روایت است بسیاری از آنها را گفته «تقدم فی باب فلان» (در فلان باب این روایت آمده است) و این مراجعه به بابهای دیگر بخصوص اگر در جلد های متعدد باشد خسته

کننده است و بسا انسان حوصله مراجعه را پیدا نکند، و اگر چنانچه این کار می‌شد که روایات مهم هر باب چه از کتابهای شیعه چه از کتابهای سنت گردآوری می‌شد مخصوصاً روایتهای صحیحی که نقطه اتکای فتواست، کار را آسانتر می‌کرد و فایده بیشتری داشت.

این مطلب را هم من همین جا اضافه کنم که بسا در روایات ما نکاتی هست که به روایات اهل سنت اشاره دارد، مرحوم آیت‌الله بروجردی یک وقت مطلبی را به این مضمون می‌فرمودند که فقه ما مثل حاشیه‌ای است بر فقه اهل سنت، چون حکومت و دولت و ملت همه سنی بودند روایات اهل سنت در آن زمان مطرح بوده، فتاوی آنها مطرح بوده و روایات ائمه ما گاهی ناظر به فتاوی آنها بوده است، اگر در یک مسأله روایاتی که در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب اهل سنت هست اینها را هر چند در پاورقی ذکر می‌کردیم و طالب علم اینها را با روایات خودمان تطبیق می‌کرد خیلی بهتر بود. البته ما راجع به تنظیم جامع احادیث همه زحمت خودمان را کشیدیم و آن اوایل در جلسات دسته‌جمعی همه نوشته‌ها یکنواخت می‌شد ولی بعدا همه اینها در اختیار حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری قرار گرفت والان ایشان تنهاست و خودشان آنها را تنظیم می‌کنند، البته به کار خودشان مسلط هم شده‌اند خداوند به ایشان توفیق عنایت کند.

همکاری با آیت‌الله ربانی شیرازی در نگاشتن پاورقی بر وسائل الشیعه

از جمله کارهایی که در همان زمان انجام گرفت و تا اندازه‌ای مشابه کار «جامع احادیث الشیعه» بود زدن پاورقی بر کتاب «وسائل الشیعه» بود، مرحوم ربانی شیرازی یک روز به بنده پیشنهاد کردند که بیایید برای وسائل الشیعه پاورقیهایی تنظیم کنیم، البته اصل این کار را آقای محمدی کتابفروش به آقای ربانی پیشنهاد کرده بود، ایشان این پیشنهاد را با من مطرح کردند و ما با یکدیگر این کار را شروع کردیم، کتاب «طهارت» و «صلوات» را من فیش برداری کردم، آقای ربانی اول می‌گفت برای هر روایتی یک حاشیه می‌زنیم ولی من گفتم این درست نیست ما باید به صورت باب یک و باب دو نظیر آنچه در متن هست در پاورقی باب‌بندی کنیم و روایات پراکنده یا قطعه قطعه شده را در ارتباط با هم بیاوریم و...، آقای ربانی هم قبول کرد و کار به همان سبکی که الان چاپ شده است شروع شد، بعد این خبر به گوش آیت‌الله بروجردی رسید و این کار در واقع یک مقدار کار جامع الاحادیث را انجام می‌داد و پایه‌های آن را سست می‌کرد، بعد ایشان ابراز ناراحتی کرده بود، وقتی من فهمیدم ایشان از این جهت ناراضی است از کار دست کشیدم، چون اول فکر نمی‌کردم که این مسأله به جایی برخورد کند، هر کدام می‌توانست کاری مستقل برای خودش باشد و کتاب وسایل هم احیا می‌شد، بالاخره مرحوم آقای بروجردی از این کار ناراحت شد و من با همه زحمتهایی که روی آن کشیده بودم به خاطر آقای بروجردی کنار کشیدم، ولی آقای ربانی گفتند ما داریم کتاب وسایل را تنظیم و تکمیل می‌کنیم و این چکار به جامع الاحادیث دارد، آن برای خودش جدا این هم برای خودش جدا، بالاخره ایشان کار را ادامه دادند و الان هم پاورقیها همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید با کتاب وسایل چاپ شده است.

جایگاه فلسفه در حوزه علمیه و نظریه آیت‌الله بروجردی

س: یکی از بزرگان که خدمت شما فلسفه درس خوانده‌اند در مورد کلاسهای شما در تدریس منظومه می‌فرمودند این کلاسها خیلی شلوغ می‌شد و ظاهراً در مرکز شهر -مسجد امام حسن (ع)- بوده، ایشان می‌فرمودند: آن طور که من یادم می‌آید آقای بروجردی فرمودند که این درس را یک جای دورتر ببرید، و شما طبق نقل ایشان آن را برده‌اید در خیابان امام که افراد کمتر بیایند ولی

بعد از دوسه روز جمعیت همچنان زیادتر شده بود.

ج: هر کس این را گفته بد نقل کرده است، مطلب این جوری است که درس منظومه من خیلی شلوغ می‌شد، این اواخر یکی از شبستانهای مسجد امام پر می‌شد در حدود چهارصد نفر بودند آن وقت چهارصد نفر خیلی بود، من نشسته روی زمین درس می‌گفتم و مجبور بودم خیلی بلند صحبت کنم که صدا به همه برسد منبر و بلندگو نبود، برای من در آن موقع منظومه گفتن خیلی روان شده بود، یعنی وقتی که می‌خواستم بروم درس به دو دقیقه از بالا تا پایین صفحه را یک نگاه می‌کردم و می‌رفتم، همه مطلب را از خارج می‌گفتم حافظه من آن زمان خیلی قوی بود، من بر اساس شیوه مرحوم امام درس می‌گفتم، عبارت خوانی هفت هشت دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید، مرحوم علامه طباطبایی هم در آن زمان اسفار می‌گفت و می‌گفتند شاید حدود دویست و پنجاه تا سیصد نفر شاگرد دارد، بعضی از بزرگان هم درس اسفار ایشان می‌رفتند، در آن موقع درسهای فلسفه معروف حوزه همین درس منظومه من بود و اسفار ایشان، البته دیگران هم می‌گفتند اما خیلی کم، یک روز مرحوم حاج آقا محمد مقدس اصفهانی به من رسید و گفت آشیخ حسینعلی! گفتم بله، گفت آیت‌الله بروجردی به من گفتند به شما بگویم دیگر منظومه درس نگو! گفتم چطور؟! گفت هیچ، گفتند شما دیگر منظومه درس نگوئید، تعطیل کنید. این گذشت عصر که شد مشهدی حسن گلکار که در خانه مرحوم آیت‌الله بروجردی بود آمد درب خانه من و گفت آقای حاج محمدحسین احسن گفتند شما بیایید منزل آیت‌الله بروجردی، من رفتم منزل آقای بروجردی و در این فکر بودم که چگونه به شاگردهایم بگویم آیت‌الله بروجردی گفته درس را تعطیل کنید، در این مساله مانده بودم، بالاخره رفتم دیدم حاج محمدحسین می‌گوید آقای بروجردی دستور دادند که به فلانی یعنی آشیخ حسینعلی بگو دیگر درس منظومه نگوئید و شاگردهای آقای طباطبایی را اسمهایشان را بنویسد تا شهریه آنان را قطع کنیم، من یک دفعه جا خوردم! گفتم این چه حرفی است اصلا این کار مشکلی است، شاگردهای آقای طباطبایی را من چه می‌دانم چه کسانی هستند مگر اینکه من بروم آنجا وقتی ایشان درس می‌گویند دم در بایستم و یکی یکی اسم طلبه‌ها را بپرسم و بنویسم این خیلی چیز بدی است، بعد گفتم یک کاری بکن برویم خدمت آقای بروجردی ببینیم ایشان چه می‌گویند و منظورشان چیست؟ راه را باز کرد و رفتیم خدمت آقای بروجردی، گفتم: آقا پیغام حضرتعالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساندند، این چیزی که شما راجع به درس آقای طباطبایی فرمودید اولاً من که شاگردهای ایشان را نمی‌شناسم و ثانیاً این خیلی بد است، یادم هست آن وقت به مرحوم آیت‌الله بروجردی گفتم آقا از درسهای حوزه آن قسمت که در دانشگاهها و در دنیا یک مقدار روی آن حساب می‌کنند همین فلسفه است و این برای شما هم بد است، فردا می‌گویند آیت‌الله بروجردی فلسفه را تحریم کرده، این چیز خوبی نیست، بعد یک وقت دیدم آقای بروجردی فرمودند: «من هم می‌دانم، من خودم در اصفهان فلسفه خوانده‌ام ولی نمی‌دانید که از مشهد چقدر به ما فشار می‌آورند!» - بعد معلوم شد که طرفداران آیت‌الله حاج میرزا مهدی اصفهانی و شاگردهای ایشان روی آیت‌الله بروجردی برای درسهای فلسفه فشار می‌آورده‌اند - بعد فرمودند: «از طرف دیگر بعضیها مسائل فلسفه را درک نمی‌کنند، فکرشان منحرف می‌شود، من در اصفهان که بودم یک طلبه‌ای از درس فلسفه آخوند کاشی که آمد گفت من الان یک تکه خدا هستم برای اینکه حقیقت وجود یکی است، من هم که وجود دارم و... کسانی که نمی‌فهمند آن وقت نتیجه برعکس می‌دهد، فلسفه باشد اما برای یک افراد خاصی در یک جای مخصوصی، این جور عمومی نباشد که چهارصد پانصد نفر پای یک درس بریزند، این درست نیست مخصوصاً منظومه و اسفار، بخصوص اسفار که وقتی مرحوم صدرالمتالهین در اسفار می‌رسد به حرفهای صوفیه و عرفا آن وقت اینجا کشش می‌دهد، اینها را خیلی افراد درک نمی‌کنند و عوضی می‌فهمند». من از فرمایشات ایشان فهمیدم که آقای بروجردی با اصل فلسفه گفتن

مخالف نیست، گفتم پس آقا اجازه دهید من به جای منظومه یک اشارات درس بگویم - و منشا اشارات گفتن من این شد-، طالبش هم قهرا کم است، گفتند باشد من که با فلسفه مخالف نیستم آخه این جور که حالا چهارصد نفر سر یک درس فلسفه بیایند... و نمی دانی چقدر از مشهد فشار آورده اند و... دوباره مشهد را گفتند، ایشان از حرفهای مشهد خیلی ناراحت شده بود و اینکه طلبه ها چیزهای عرفانی و درویشی را درک نمی کنند، گفتم پس اجازه بدهید من خودم اشارات درس بگویم و به آقای طباطبایی هم بگویم کتاب شفا یا یک کتاب دیگر که جاذبه داشته و حرفهای درویشی نداشته باشد بگویند، گفتند ایشان اطاعت نمی کند، گفتم نه آقا همه مطیع شما هستند چه کسی تخلف می کند؟ گفتند اگر قبول کند که خیلی خوب است.

بعد رفتم منزل مرحوم علامه طباطبایی -خدا رحمتش کند ایشان در خانه زیر کرسی نشسته بودند اتفاقا چند روز هم بود مریض بودند او اخر ماه رجب بود- جریان را به ایشان گفتم، ایشان اول ناراحت شد و فرمود: «این چه وضعی است! با فلسفه که نمی شود مخالفت کرد! من شاگردهایم را بر می دارم می روم کوشک نصرت «محلی در خارج از قم» آنجا درس می گویم»، گفتم آقا ببینید طلبه هایی که آمده اند قم فقط برای اسفار شما که نیامده اند اینها درس خارج آقای بروجرودی هم می خواهند، شهریه هم می خواهند، آخر کوشک نصرت در بیابان این که عملی نیست! شما عنایت بفرمایید من هم به آقای بروجرودی گفتم که ایشان از نظر شما تخلف نمی کنند، شما حالا که مریض هستید نزدیکیهای ماه رمضان هم که طلبه ها می روند، آن وقت بعد از ماه رمضان درس «شفا» بگویید، ایشان گفتند آخر انسان مطالب را چگونه... گفتم باباجان در این کتاب شفا یک جا لفظ «وجود» هست، شما در این لفظ هرچه مبنا و نظریه راجع به وجود دارید بفرمایید، بالاخره ایشان مرجع ما و رئیس حوزه علمیه است و باید با هم بسازیم، در نهایت ایشان به زور قبول کردند و به همین شکل هم عمل کردند، ایشان به عنوان مریضی تا ماه مبارک رمضان درس نگفتند، و بعد از ماه رمضان هم شفا شروع کردند و کسی هم نفهمید که منشا آن چه بود! ما هم در مسجد امام کتاب اشارات را شروع کردیم. یک روز یک شخصی زیر گذر خان به من برخورد کرد و گفت: آشیخ حسینعلی شنیدم در مسجد امام دوباره اشارات شروع کرده ای! اگر به گوش آقای بروجرودی برسد! گفتم من از خود آقای بروجرودی اجازه گرفتم، بالاخره قضیه از این قرار بود و مامشکل را به این نحو حل کردیم و به این شکل بود که علامه طباطبایی شفا شروع کرد و من اشارات شروع کردم.

در اینجا یک نکته را یادآور می شوم: ظاهرا مرحوم میرزا و شاگردان ایشان در مشهد با اصل خواندن فلسفه مخالف نبوده اند بلکه با بسط آن در میان کسانی که درک عمیق ندارند و ممکن است آرای فلاسفه را وحی منزل بدانند و بسا به انحراف کشیده شوند مخالف بوده اند، و لذا بعضی از آقایان در خود مشهد مقدس به تدریس فلسفه اشتغال داشتند. شاید نزد آقایان وانمود شده بود که در حوزه قم تدریس فلسفه عمومی و بی کنترل می باشد و نگرانی آقایان از این جهت بود، در صورتی که مرحوم امام نیز با اینکه استاد فلسفه قم بودند به همه کس اجازه شرکت در درس فلسفه خود را نمی دادند و شرکت در درس فلسفه ایشان متوقف بر استجازه از ایشان بود، ضمنا شرایط زمانی و مکانی نیز در این مساله مانند سایر مسائل بی تاثیر نیست.

رابطه آیت الله بروجرودی و فدائیان اسلام

س: بازگردیم به مسائل سیاسی-اجتماعی آن زمان، لطفا رابطه مرحوم آیت الله بروجرودی با مرحوم نواب صفوی و جریان فدائیان اسلام و اختلاف بین آنان و مسائلی را که در این ارتباط به یاد دارید بیان فرمایید.

ج: اصل هدف مرحوم نواب صفوی و کسانی که اطراف او بودند نظیر آسیدهاشم و واحدی هدف

حقی بود، منتها برای بیان هر حرف حقی انسان باید محیط و اطراف را نگاه کند که چگونه آن را مطرح کند، روش مطرح کردن حرف حق را باید در نظر گرفت، آنچه در آن زمان به نظرمی آمد این بود که اینان پیاده کردن هدفشان را خیلی با تندی شروع کردند، جوری که تقریباً همه حوزه به هم ریخت، یادم هست جوری شده بود که آقای واحدی می خواست از مدرسه فیضیه برود حمام، پانصدشصد طلبه دنبالش راه می افتادند اصلاً درس و بحث همه به هم خورده بود، حرفها و شعارها حق بود و نوع طلبه های جوان از روی احساسات به ایشان ایمان آورده بودند، مرحوم آیت الله بروجردی هم آدمی نبود که مسائل را نفهمد، بعضیها ممکن است اصلاً مسائل را درک نکنند، ولی ایشان مسائل را درک می کردند، می دانستند اینها حق است اما روشی که این آقایان در حوزه داشتند برای بزرگان حوزه مورد پسند نبود، مثلاً به آقای بروجردی اهانت می کردند، به علما اهانت می کردند، یک جوری که عقلای قوم را عصبانی کرده بود، می شد با این تندی هم برخورد نکرد، مثلاً عده ای جمع بشوند بروند بعضی مسائل را از آقای بروجردی بخواهند، اینها مستقیماً مسائل را با طلبه های جوان و با مردم در میان می گذاشتند به گونه ای که حوزه را قبضه کرده بودند، بچه طلبه ها نوعاً چون احساساتی بودند دور اینها جمع بودند، من یادم هست که مرحوم مطهری خودش برای من نقل کرد و گفت: من بیش از یک ساعت رفتم با آقای نواب دنبال رودخانه راه رفتیم و صحبت کردیم، گفتم درست است که شما حرفهای حقی دارید اما بالاخره آقای بروجردی الان رئیس مذهب است، رئیس حوزه است، باید قداست ایشان را حفظ کرد و در پرتو ریاست ایشان کار کرد نه اینکه بیاییم همه اینها را با این تندبها بشکنیم و به آنان اهانت کنیم، با این شکل نتیجه ای نمی گیریم، این را آقای مطهری برای من نقل کرد، و صحبت های مرحوم مطهری برای این بود که آقای نواب صفوی را از آن حالت تندی یک قدری بیرون بیاورد. حتی آیت الله خمینی من یادم هست که در خانه ایشان ما پنج شش نفر هم بیشتر نبودیم، تازه پیش ایشان «زکات» شروع کرده بودیم، آقای مطهری هم بود، صحبت فدائیان اسلام شد، ایشان گفتند آخر این چه برنامه ای است که اینها دارند، چهارتا بچه حوزه را به هم ریخته اند، به همه اهانت می کنند، باید شهربانی دخالت کند، کنترل کند، آخه این تندبها یعنی چه! حتی ایشان هم نظرشان در آن شرایط این گونه بود، آن وقت کسانی مثل مرحوم ربانی شیرازی، آشیخ علی لر و آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری مبعوث شدند که به این غائله خاتمه بدهند و بالاخره به این جریان در حوزه علمیه قم خاتمه دادند، البته ما ته دلمان از حرکت فدائیان اسلام برای مبارزه با رژیم شاهنشاهی و پیاده شدن دستورات اسلام خوشحال بودیم و حرفهای آنها را حرفهای حقی می دانستیم، منتها شیوه های آنها در حوزه شیوه های تندی بود.

س: این افراد که فرمودید آیا از طرف آیت الله بروجردی مبعوث شده بودند؟
 ج: بله، ظاهراً از طرف آقای بروجردی مامور بودند، شرایط جوری شده بود که حوزه به هم خورده بود، کارها به دست بچه ها افتاده بود، آقای بروجردی تحقیق می شد، یعنی قداست ایشان و علما شکسته می شد و حرف ایشان زمین می خورد، و در صورت شکسته شدن ایشان دیگر چیزی باقی نمی ماند، حکومت هم آن چهار نفر را می گرفت می برد اعدام می کرد، واقعا آن وقت این جور شده بود، ما در عین حالی که طرفدار نواب بودیم از بی نظمی و به هم ریختگی حوزه هم رنج می بردیم، دیگر هیچ کس حرف هیچ کس را گوش نمی داد، آقای نواب که راه می افتاد هزار تا هزار و پانصد بچه طلبه دنبالش در خیابان راه می افتادند، دیگر کسی به آقای بروجردی اعتنا نداشت به آقای خمینی و دیگران کسی اعتنا نداشت، ضمناً آیت الله بروجردی مایل نبود دولت در این مساله دخالت کند. به نظر می آمد اگر آقای نواب و دیگران می آمدند جلساتی تشکیل می دادند و عقلای قم را با خود همراه می کردند و با آقای بروجردی تفاهم می کردند شاید بهتر نتیجه گرفته می شد، بالاخره کار به جایی رسید که یک شب بعد از نماز مغرب و عشاء که طرفداران مرحوم نواب آمدند

در مدرسه فیضیه شعار بدهند آقایان تعقیبشان کردند و آنها رفتند تهران.

س: طلبه‌ها تعقیبشان کردند یا شهربانی؟

ج: نه، طلبه‌ها نگذاشتند شهربانی دخالت کند، امثال آقای ربانی شیرازی و آقای آشیخ علی لر و آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری بودند.

س: مرکزشان در آن زمان قم بود؟

ج: البته شخص مرحوم نواب صفوی بیشتر در تهران بود، گاهی به قم می‌آمد، اما تعدادی از طرفداران آنها در قم بودند، صحن مدرسه فیضیه در کنترل آنها بود، البته اگر آقای بروجردی به شهربانی می‌گفت آنها گوش می‌کردند ولی آقای بروجردی نگذاشت کار به آنجا برسد.

س: بعضی نظرشان این است که آیت‌الله بروجردی و بعضی اطرافیان ایشان در آن شرایط برای مقابله با کمونیستها نظرشان بر حفظ سلطنت بوده، آیا این نظریه درست است؟

ج: من از این موضوع بی‌اطلاعم، ولی اجمالا می‌دانم که آیت‌الله بروجردی از شاه هم دل خوشی نداشت.

س: آیا از معاریف کسانی از آنها حمایت می‌کردند؟

ج: از معاریف به عنوان حمایت من یادم نیست، اما -از تندرویها که بگذریم- ما در دلمان از اینکه به شاه و به دولت و به نخست‌وزیر حمله می‌کردند خوشمان می‌آمد، بچه‌طلبه‌ها عموماً از همین شعارها که می‌دادند استقبال می‌کردند، اینها جلسات سخنرانی تشکیل می‌دادند درسها را به هم می‌زدند، اینها می‌خواستند انقلاب را از حوزه شروع کنند، اما اینکه از معاریف کسی حامی اینها باشد من یادم نیست. البته آن زمان کسانی بودند که می‌خواستند من و آقای مطهری و آیت‌الله خمینی را در نظر آیت‌الله بروجردی به عنوان طرفداران و حمایت‌کنندگان مرحوم نواب جلوه دهند و به اصطلاح در ذهن آیت‌الله بروجردی برای ما پرونده‌سازی کنند، یکی از اینها یک وقت گفت: در آن جلسه که برای این منظور تشکیل شده بود من به آنها گفتم فلانی را استثنا کنید برای اینکه آقای بروجردی به فلانی از باب اینکه مقرر درسهایش است علاقه‌مند است و این حرف را نسبت به او باور نمی‌کند، او را کنار بگذارید تا نسبت به آن دونفر دیگر قبول کند، و همین کار را هم کرده بودند مرا قلم زده بودند و به آقای بروجردی تفهیم کرده بودند که آن دونفر -آقای خمینی و آقای مطهری- حامی نواب هستند و طلبه‌ها را علیه شماتحریک می‌کنند، تا اینکه بالاخره فدائیان اسلام از قم رفتند تهران اطراف آیت‌الله کاشانی جمع شدند.

تفتین علیه امام خمینی و شهید مطهری نزد آیت‌الله بروجردی

تابستان آن سال آیت‌الله بروجردی رفتند و شنوه، من خدمت آقای بروجردی بودم یک روز آقای آمد و به آقای بروجردی گفت: آقا اینها وقتی که رفتند تهران آیت‌الله کاشانی تشویقشان کرده و نفری پنجاه تومان هم به آنها داده، پنجاه تومان آن روز خیلی پول بود، در همین اثنا که حرف می‌زد آقای بروجردی گفت: «من نمی‌دانم چرا بعضی از عقلای قم از اینها حمایت می‌کردند» بعد رو کرد به حاج محمدحسین و گفت: «حاج محمدحسین، آقای خمینی از مشهد یک نامه‌ای نوشته بودند آن نامه را بیاورید ما جواب بدهیم، یادتان باشد» تا این حرف را زد من همه چیز را فهمیدم، اینکه آقای بروجردی فرمودند تعجب است که عقلای قم با این وضع از اینها حمایت می‌کردند نظرشان به آقای خمینی بود. من فوری نامه نوشتم -آن روز تلفن نبود، یعنی ما

نداشتیم- به آقای مطهری که فریمان بود، به این مضمون که من پیش آقای بروجردی بودم و یک چنین مسائلی مطرح شد و ذهن آقای بروجردی را نسبت به آقای خمینی مکدر کرده‌اند شما این قضیه را به آقای خمینی که الان در مشهد است بگویید تا در جریان باشد چه می‌گذرد، و آقای مطهری هم ماجرا را به ایشان رسانده بود، این قضیه گذشت ولی من هنوز باور نمی‌شود که آقای بروجردی واقعا در ذهنش رفته باشد که این دونفر علی‌رغم نظر ایشان نواب را تایید می‌کرده‌اند و از دست آنان ناراحت باشد.

رفتن شهید مطهری به تهران

آقای مطهری ناچار شد برود تهران، بیشتر به جهت مخارج زندگی، چون واقعا از جهت زندگی بر ما سخت می‌گذشت، ایشان می‌گفت بنانیست همیشه ما با فقر زندگی کنیم، به من گفت بروم به آقای بروجردی قضیه رفتنش را بگویم، و از طرف ایشان خداحافظی کنم، می‌گفت اگر خودم برای خداحافظی پیش آقای بروجردی بروم ممکن است بگویند چرا و بی‌اعتنایی شود، بعد یک نامه نوشتند خدمت ایشان هم به‌عنوان عذرخواهی و هم تقدیر و تشکر از زحمات ایشان که در این مدت از شما استفاده کردیم و...، این نامه را نوشته بود و گفت شما این نامه را به آقای بروجردی بدهید، روز پانزده شعبان بود آقای بروجردی نشسته بود و جمعیت زیادی هم اطراف ایشان بودند من رفتم خدمت ایشان و گفتم آقای مطهری این نامه را دادند خدمت شما و خداحافظی هم کردند، آقای بروجردی نامه را نگرفت، گفتم: بالاخره ایشان...، ایشان گفته...، با ناراحتی نامه را کنار زد، من پیش دیگران خجالت زده شدم. آقای حاج میرزا ابوالحسن به من گفت: مگر نمی‌دانی به آقای بروجردی گفته شده که آقای مطهری و آقای خمینی هستند که فدائیان و نواب را علیه شما تحریک می‌کردند، آن وقت تو آمده‌ای اینها را می‌دهی به آقای بروجردی! بعد من جریان را به آقای مطهری گفتم، ایشان خیلی متاثر شد. تا آن وقت من نمی‌دانستم که پیش آقای بروجردی تا این حد تفتین شده است و تا این اندازه ممکن است در ذهن بزرگان اثر گذاشت، در صورتی که خود آقای مطهری به من گفت که من رفتم با نواب صحبت کردم و گفتم با این تندی که شما دارید نتیجه نمی‌گیرید و حوزه را به هم می‌زنید و بایستی کاری کرد، حالا که یک مرجع هست ایشان را تا اندازه‌ای همراه کنید تا نتیجه بهتری به دست آید و...، خلاصه آنها کار خودشان را کردند، از این قضیه معلوم می‌شود کسانی که اهداف سوئی دارند گاهی ممکن است شرایطی را فراهم کنند که نظر بزرگان را راجع به شخصی یا مساله‌ای برگردانند.

س: اکنون که بدین مناسبت نام شهید مطهری مطرح شد، حضرتعالی که تحقیقا یکی از نزدیکترین افراد به ایشان بوده‌اید بفرمایید ایشان از نظر فکری دارای چه خصوصیات بودند و از نظر علوم حوزه در چه پایه‌ای قرار داشتند؟

ج: مرحوم آیت‌الله آقای مطهری بسیار آدم خوش فکر و با استعدادی بود، هم ذوق فلسفیش خوب بود هم ذوق فقهی و اصولیش، در همه مسائل اهل مطالعه و دقت بود، درک و دامنه تفکرش خیلی وسیع بود. این درک وسیع خودش یک مساله‌ای است که انسان از یک مساله خاصی بتواند مسائل را در سطح وسیع استنباط کند و در ابواب مختلف برای آن نمونه و مصداق پیدا کند، در این جهت آقای مطهری خیلی قوی بود.

س: به نظر شما ایشان از نظر اجتهاد حوزوی در چه حدی بودند؟
ج: ایشان از این جهت خیلی خوب بودند، در مسائل فقهی اهل نظر بودند، و اگر خداوند به ایشان

عمر بیشتر عنایت کرده بود و ایشان در حوزه می ماندند مسلماً یکی از مراجع بزرگ در این زمان به شمار می آمدند همراه با مزایای دیگری.

س: جریان خواب جناب عالی راجع به مرحوم شهید مطهری و نماز شب چگونه بوده است؟
 ج: مرحوم شهید مطهری در آن مدتی که ما با هم بودیم نسبت به نماز شب خیلی مقید بود و به من هم نسبت به انجام آن اصرار می کرد و من علاوه بر اینکه کمی مشکل بود، در اثر درد چشم دکترها مرا از وضو با آبهای شور و کثیف حوضها منع کرده بودند و لذا لازم بود از آب جاری رودخانه برای وضو استفاده کنم و شب من جرات نمی کردم لب رودخانه بروم چون بسیاری از اوقات سگهای ولگرد وجود داشتند، تا اینکه شبی خواب دیدم که در خوابم و کسی در اطاق را زد، گفتم: کی هستی؟ گفت: من عثمان بن حنیف می باشم، حضرت امیرالمومنین (ع) مرا فرستاده اند و فرمودند پاشو نماز شب بخوان و یک نامه خیلی کوچک چهارگوش از طرف آن حضرت به من دادند که در وسط آن به خط نسخ سبز روشن نوشته شده بود: «هذه برائه لك من النار»، من در فکر بودم که عثمان بن حنیف از اصحاب امیرالمومنین (ع) و در عصر آن حضرت بودند، چگونه ممکن است سراغ من آمده باشند، و ضمناً از مشاهده نامه خیلی مشعوف بودم که ناگاه کسی درب زد و من از خواب اول خودبیدار شدم، دیدم مرحوم شهید مطهری است با یک آفتابه آب و گفت: چون از وضوگرفتن از حوض مدرسه ابا داشتی آفتابه را از رودخانه آب کرده ام، پاشو نماز شب بخوان و دیگر بهانه ای نداری، گفتم بنشین تا جریان خوابم را برایت بگویم، خیلی خوشحال شد و گفت: پس من عثمان بن حنیف می باشم، گفتم پس نامه کو؟! و بالاخره پا شدم نماز شب را بجا آوردم.
 (پیوست شماره ۲)

برادران و خواهران محترم توجه دارند که چه مقدار در کتاب و سنت نسبت به نماز شب تاکید شده و در حدیثی در ضمن وصایای رسول خدا (ص) به امیرالمومنین (ع) به آن حضرت فرمودند: «و علیک بصلاه اللیل، و علیک بصلاه اللیل».

اقدام آیت الله بروجردی برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام

س: آیا مرحوم آیت الله بروجردی برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام (۱) اقدامی نمودند؟
 ج: بله، وقتی سران فدائیان اسلام دستگیر شدند و قضیه اعدام آنها مطرح شد از قراری که گفتند آقای بروجردی برای آزادی آنها اقدام کرد و حاجی احمد را همراه با نامه ای برای ملاقات با شاه فرستاد، ولی آن وقت گفته بودند که شاه رفته است آعلی یا جای دیگر و ایشان را معطل کرده بودند تا وقتی که فدائیان را اعدام کرده بودند بعد نامه آقای بروجردی را قبول کرده بودند، جریان فدائیان اسلام درحوزه اجمالا به این شکل بود. البته آنان هدفشان خوب بود افراد پاکی بودند، یادم هست مرحوم نواب در مدرسه فیضیه منبر رفت، سوره «الهیکم التکافر» را خواند به قدری این منبر آتشین بود که هر کسی را تحریک می کرد - خدا رحمتش کند- از روی ایمان صحبت می کرد و سخنانش بسیار موثر بود. مرحوم آسید عبدالحسین واحدی هم طلبه بود، من در مدرسه دارالشفاء سه ماه با او هم حجره بودم، ایشان مرتب پیش مرحوم نواب می رفت و با او رابطه داشت، اینها واقعا از روی ایمان کار می کردند، اما جوری بود که بزرگان را نادیده می گرفتند. البته شاید هم بشود گفت معمولاً بزرگان نمی شود انقلاب کرد، انقلاب از طبقه پایین شروع می شود اینها هم با قطع نظر از بزرگان کار می کردند، به همین جهت قهراً بزرگان قم با آنها جور نبودند، البته شاید اجمالا بیت آقای صدر با آنان موافق بودند، قرائن تا اندازه ای این معنا را نشان می داد.

س: یعنی شخص مرحوم آیت الله صدر از آنان حمایت می کرد یا فرزند ایشان مرحوم حاج آقا رضا صدر با فدائیان اسلام موافق بودند؟
ج: نه اینکه با صراحت ولی قرائن نشان می داد که بیت مرحوم صدر موافق باشند، حالا من مطلبی را می گویم تا جو آن موقع روشنتر شود.

××× پاورقی ×××

۱ - فدائیان اسلام صبحگاه روز ۲۷ دی ماه سال ۱۳۳۴ شمسی اعدام شده و به شهادت رسیدند.

به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه و مخالفت طلاب با آن

یکی از مسائلی که در آن موقع اتفاق افتاد قضیه فلسطین بود، اسرائیلی ها در آنجا مسلمانان را شکست دادند و از کشورشان بیرون راندند، آن وقت صحبت شد که ایران هم می خواهد اسرائیل را به رسمیت بشناسد، در آن زمان مرحوم آیت الله حاج سید محمدتقی خوانساری از کسانی بود که با آیت الله کاشانی علیه به رسمیت شناختن اسرائیل همراه بود و آقای حاج آقا رضا صدر هم در همین جهت فعالیت می کرد، حاج آقا رضا صدر به آقای سید جواد حسنی که اهل نجف آباد بود و طلبه خوب و متدینی هم بود (رحمه الله علیه) گفته بود که بیاید علیه به رسمیت شناختن اسرائیل صحبت کند. ایشان آمده بود در مدرسه فیضیه روی حجر الانقلاب (۱) ایستاده بود و برای جمعیت زیادی از طلبه ها سخنرانی کرده بود و گفته بود الان یهودیها دارند مسلمانان را می کشند و ما ساکت نشستیم، از فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می کنم هر کس خواست بیاید اسم نویسی کند، در مدرسه فیضیه دفتر گذاشتند و طلبه ها یکی یکی برای حرکت به فلسطین می آمدند اسم می نوشتند، حالا با چه اسلحه ای! با چه امکاناتی! طلبه ای که پانزده قران شهریه دارد! بالاخره تندتند اسم می نوشتند، آن وقت یک جمعیتی را راه انداخته بودند رفته بودند جلوی در خانه آقای بروجردی که مثلا ما می خواهیم برویم فلسطین، آقای بروجردی هم فرموده بودند ان شاء الله اقدام می کنیم و... بالاخره همین سبب شده بود که دولت هم به دست و پا افتاده بود، و آجودان شهربانی کل کشور تیمسار ابوالقاسم ایزدی - برادر آیت الله ایزدی - را فرستاده بودند پیش آقای بروجردی، البته دروغ گفته بودند ولی در ذهن آقای بروجردی القا کرده بودند که مابه رسمیت شناخته ایم، بالاخره آقای بروجردی متقاعد شدند که جلوی حرکت و سروصدای طلاب را بگیرند، با آیت الله حاج سید محمدتقی خوانساری و بعضی علمای دیگر جلسه تشکیل دادند و جلوی حرکت طلاب را گرفتند. این قضیه گذشت تا اینکه یک دفعه آقای سید جواد حسنی به من گفت ما خیلی وضعمان از نظر مالی بد است، اگر می شد آقای بروجردی یک جای تبلیغی مرا می فرستاد خوب بود، حاج محمدحسین هم به من گفته بود اگر کسانی می خواهند به تبلیغ بروند معرفی کنید، من گفتم آسید جواد حسنی هست و خیلی طلبه خوب و متدینی است، اسمش را نوشتیم که بفرستندش به یک ده برای تبلیغ، کسی آنجا نزد آیت الله بروجردی گفته بود آقا این همان است که برای قضیه فلسطین سخنرانی کرده بود، آقایان هم از فرستادن ایشان دست نگه داشتند، این خبر به من رسید خودم را آماده کردم و رفتم در خانه آقای بروجردی که وقتی می خواهند بروند درس با ایشان صحبت کنم، در را که باز کردند تا چشمشان به من افتاد گفتند آشیخ حسینعلی شما در مدح و تعدیل اشخاص و این چیزها یک قدری بیشتر دقت کنید، گفتم آقا من این شخص را که معرفی کردم حالا هم می گویم، ایشان اگر برای قضیه فلسطین صحبت کرده از روی ایمان و اعتقاد بوده، ایشان شخص بسیار مومن و متدینی است، چون ایشان برای فلسطین صحبت کرده این شده «ذنب لایغفر» که تا ابد باید چوبش

را بخورد؟ البته من چون قاطع برخورد کردم ایشان گفت: خیلی خوب چشم، ولی عملا کاری انجام نگرفت، بعد ایشان خودش رفت بندر غازیان و در همانجا ماند تا مرحوم شد (رحمه الله علیه). منظور این است که اگر کسی راجع به اسرائیل سخنرانی می کرد افراد می رفتند و می گفتند که بله می خواسته حوزه را به هم بریزد! یا از طرف چه کسی تحریک شده است و... و حاج آقا رضا صدر که از آقای حسنی حمایت می کرد چون پسر آیت الله صدر بود افرادی وانمود می کردند که لابد می خواهد با آیت الله بروجردی مخالفت کند، خوب این حرفها بود یک سری چیزهای جزئی را افراد می روند بزرگ می کنند. قاعده اش این است که بزرگان تحت تاثیر هر حرفی واقع نشوند یا اقلا اگر حرفها را می خواهند بشنوند فقط از اطرافیهها یا از آنهايي که دائما با آنان تماس می گیرند نشنوند. من خدمت امام هم این اواخر عرض کردم، شما در گزارشها فقط به گزارشهای مسئولین قناعت نکنید، افراد دیگری هم داشته باشید به صورت ناشناس، که حتی احمد آقا پسر شما هم آنها را شناسد - احمد آقا هم نشسته بود - همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحا به آنها می گویند «دیوار گوشتی» که جریانات را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می دهند و کنترل می کنند، و این واقعیت چه نسبت به مراجع و چه نسبت به مسئولین بزرگ ضرر دارد، و این را نباید بدی آقای بروجردی دانست، آنها گزارش می دادند که اینها می خواستند علیه آقای بروجردی قیام کنند، با اینکه صحبت آن طلبه از روی عرق دینی بوده است نه از باب مخالفت با آیت الله بروجردی، در مورد مرحوم امام هم قضیه به همین صورت است و بسیاری از تصمیمات و اشتباهاتی که اتفاق افتاد به خاطر گزارشات خلاف واقعی بوده است که برخی اطرافیان و مسئولان به ایشان ارائه می دادند.

××× پاورقی ×××

۱ - سنگ بزرگی که در صحن مدرسه فیضیه پهلوی حوض وجود داشت و افراد روی آن می ایستادند و سخنرانی می کردند. در جریان فدائیان اسلام و اعتراض به غصب سرزمین فلسطین و در تظاهرات و راهپیماییها که از مدرسه فیضیه شروع می شد و در سخنرانیهایی که به مناسبت بزرگداشت پانزده خرداد ۱۳۴۲ معمولا هر سال در مدرسه فیضیه در زیر چتر پلیسی رژیم انجام می شد، چون افراد انقلابی معمولا از این سنگ به عنوان یک کرسی خطابه استفاده می کردند این سنگ به عنوان «حجرالانقلاب» شهرت یافته بود.

تفاوت خط مشی سیاسی آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی

س: با توضیحاتی که در مورد فدائیان اسلام فرمودید تقریبا دورنمایی از علت اختلاف آیت الله العظمی بروجردی با آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی روشن شد، منتها اگر امکان دارد توضیحات بیشتری راجع به روابط این دو بزرگوار و احیانا اختلافاتی که با هم داشتند مشخصا بیان فرمایید.

ج: من آن جور اختلافی را عرض نکردم همین اندازه بود که بچه های داغ و تند و احساساتی دور آیت الله کاشانی بودند، و بسا در ذهن ایشان این بود که آیت الله بروجردی هم باید بیفتد جلو و مثل همانها داغ باشد، البته شاید عقیده ایشان هم این نبود، اما از برخورد آنها با مسائل، انتزاع اختلاف در خط مشی می شد، و الا این اواخر شنیده بودم که مرحوم آیت الله بروجردی حتی به آیت الله کاشانی کمک می کرد و برای ایشان ماهیانه قرار داده بود، آقای بروجردی سعه صدر داشت، اما بچه های داغ و تند می رفتند اطراف آیت الله کاشانی و ایشان به آنها پر و بال می داد، سیاست ایشان این بود که در مقابل حکومت نیروهایی را اطراف خود داشته باشد، بالاخره ایشان با سیاست حکومت مخالف بود، ایشان گاهی نسبت به آیت الله بروجردی می گفتند چرا ساکت نشسته اند؟

چرا در فلان مساله کوتاه آمده‌اند؟ اما اینکه اختلافهای دیگری باهم داشته باشند من چنین چیزی را احساس نکردم، خلاصه اینها در مسائل سیاسی دو سیاست یا به تعبیر دیگر دو مشرب داشتند.

یک نمونه از کمک آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله کاشانی

در همین ارتباط بد نیست به این داستان هم توجه کنید: آیت‌الله آقای عالمی که از علمای معروف سمنان هستند چند شب پیش اینجا بودند، گفتند: من این اواخر رفتم خدمت آقای کاشانی، من با ایشان آشنا بودم، آقای کاشانی گفت: ما نسبت به آقای بروجردی بد فکر می‌کردیم، خلاف فکر می‌کردیم، بعد گفت: بله این خانه من در گرو طرفداران آقای مصدق بود، اینها دوازده هزار و پانصد تومان به ما قرض داده بودند و می‌خواستند خانه را تصرف کنند، من هم نداشتم که پول آنها را بدهم، به یک نفر گفتم او هم نداشت، از این جهت خیلی ناراحت بودم، یک وقت دیدم حاجی احمد از طرف آیت‌الله بروجردی آمد دوازده هزار و پانصد تومان پول برای من آورد، همان اندازه که بدهکار بودم. آقای عالمی گفت این برای من خیلی تعجب‌آور بود، برای اینکه شنیده بودم روابط آقای بروجردی با آقای کاشانی خوب نیست، دوازده هزار و پانصد تومان هم آن روز خیلی پول بود. گفت: آمدم قم به حاجی احمد گفتم جریان پول بردن برای آقای کاشانی چه بوده است؟ حاجی احمد گفت یک روز آقای بروجردی مرا صدا زد و گفت برو از آن کیسه که داخل آن وجوهات است دوازده هزار تومان بردار - آیت‌الله بروجردی یک کیسه داشت که مخصوص وجوهات بود، یک کیسه هم داشت که پولهای شخصی خودش در آن بود، آقای بروجردی خودش از وجوهات خرج نمی‌کرد - گفت برو از آن کیسه دیگر هم که مال خودش بود و در یک اطاق دیگر بود پانصد تومان بردار، بعد گفت اینها را ببر بده به آقای کاشانی، من هم بردم دادم، این جریان را آقای عالمی نقل می‌کرد. البته من اجمالا کمکهای آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله کاشانی را می‌دانستم ولی این جریان را به این تفصیل نمی‌دانستم. (۱)

××× پاورقی ×××

۱ - آیت‌الله کاشانی در اسفندماه سال ۱۳۴۰ شمسی رحلت فرمود و در کنار مزار حضرت عبدالعظیم حسنی در شهری مدفون گردید.

روابط اینجانب با آیت‌الله کاشانی

من یک داستان با آیت‌الله کاشانی دارم نمی‌دانم تاکنون جایی نقل شده است یا نه؟ من با مرحوم آیت‌الله کاشانی رفیق بودم ایشان خیلی به من علاقه داشت، گاهی اوقات که من می‌رفتم تهران معمولاً شبها در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری فعلی) منزل می‌کردم گاهی سری هم به آیت‌الله کاشانی می‌زدم، یک شب داشتم می‌رفتم منزل ایشان دیدم دوتا ماشین سواری جلوی منزل ایشان ایستاده است، گفتند اقامی خواهد برود روضه، تا ایشان چشمش به من افتاد گفت شما هم بیایید برویم روضه، من نشستم توی ماشین آقای کاشانی، بعد چند نفر دیگر هم سوار شدند، رفتیم در محله آب‌منگل تهران آنجا در یک خانه‌ای روضه بود - این در وقتی بود که آقای کاشانی بروبیایی پیدا کرده و رئیس مجلس شده بود - وقتی ما اول کوچه رسیدیم دیدیم شاید دهها هزار نفر جمعیت داخل خیابان و کوچه‌ها ایستاده‌اند، همه جا را چراغانی کرده‌اند که آقای کاشانی می‌خواهد بیاید روضه، آقا را با سلام و صلوات بردند، پلیسها هم اطراف آقا را گرفته بودند و من در لابلای جمعیت عقب ماندم، فکر کردم برگردم شاید به ایشان بر بخورد از آن طرف من

هم که نمی‌توانستم خودم را بچسبانم به آقا، بالاخره ایشان را بردند و ما ماندیم، شاید تا آن خانه سیصد متر مانده بود و همه کوچه پر از جمعیت بود، من هم شاید نیم‌ساعت طول کشید تا خودم را رساندم به آن خانه، وقتی به در خانه رسیدم ایشان که آن بالا روی یک ایوانچه نشسته بود بلند شد و گفت: آقای منتظری، آقای منتظری، تشریف بیاورید. سبک آیت‌الله کاشانی این بود که از اهل علم هر کس می‌خواهد باشد ولو مریدش هم نبود پیش مردم تجلیل می‌کرد، یک طلبه که یک گوشه می‌دید بلند می‌شد یا الله می‌گفت تجلیل می‌کرد، مردم تا دیدند آقای کاشانی از آن بالا صدا می‌زند راه را باز کردند، آن شب اصلا مجلس روضه شده بود مجلس تجلیل از آقای کاشانی، مداحها و روضه خوانها همه شعر در مدح آیت‌الله کاشانی می‌خواندند، همان موقع که پهلوی ایشان نشسته بودم دیدم دکتر مظفر بقایی هم آمد و آن طرف آقای کاشانی نشست، من این طرف ایشان نشسته بودم آقای دکتر بقایی هم آن طرف ایشان، بعد یکدفعه دیدیم عکاسها آمدند عکس و فیلم بگیرند، من پیش خودم گفتم اگر این عکس را بگیرند لابد فردا در همه روزنامه‌ها منعکس می‌شود، و در بیت آیت‌الله بروجردی مساله درست می‌شود که تو اینجا پیش آقای بروجردی هستی آنجا هم هستی! تا دیدم دارند مقدمات فیلم و عکس را فراهم می‌کنند گفتم آقا من باید بروم، در مدرسه را شب می‌بندند، ایشان گفتند بنشین آشیخ حسینعلی، گفتم آقا در مدرسه را می‌بندند من تا دیر نشده باید بروم، خلاصه من جلسه را ترک کردم.

منشا آشنایی و چگونگی ارتباط با آیت‌الله کاشانی

س: فرمودید که با آیت‌الله کاشانی روابطی داشتید و مورد علاقه ایشان بودید، لطفا توضیحات بیشتری راجع به این روابط و منشا آشنایی خود با ایشان بفرمایید.

ج: اولین منشا آشنایی با ایشان این بود که من می‌خواستم برای معالجه چشم بروم تهران، آقای مطهری که هم حجره من بود و در جریان بودمی خواست من را راهنمایی کند، من و آقای مطهری با آیت‌الله خمینی خیلی مربوط بودیم، جریان چشم درد را با آیت‌الله خمینی در میان گذاشتیم ایشان فرمودند بروید پیش آقای کاشانی یک توصیه بکند، سلام من را هم به ایشان برسانید، در ضمن توصیه کردند که از اخلاق آقای کاشانی هم استفاده کنید. تعبیر آقای خمینی این بود: «شما بروید پیش آقای کاشانی، هم توصیه می‌کند و هم از اخلاق ایشان استفاده کنید» معلوم شد که آقای کاشانی و آقای خمینی با هم روابط دارند، من و آقای مطهری رفتیم تهران پیش آقای کاشانی گفتیم می‌خواهیم برویم دکتر، آن روز دکتر معروف برای چشم «پرفسور شمس» بود، ایشان فوری یک نامه نوشت به پرفسور شمس. آغاز آشنایی ما با ایشان از اینجا بود، بعد گهگاهی می‌رفتیم پیش ایشان، یکبار برای انتخابات نجف‌آباد رفتیم، گاهی اوقات که می‌رفتیم مسائل فقهی و علمی مطرح می‌شد، یک وقت یادم هست در دزاشیب (۱) منزل فردی به نام آقای گرامی - که ظاهرا از اقوام ایشان بود و گاهی برای اینکه از مسائل سیاسی و رفت‌وآمدها به دور باشد برای استراحت به آنجا می‌رفت - در منطقه شمال تهران خدمت ایشان رفتم، اتفاقا تا رسیدم چند نفر دیگر هم بودند یک مساله فقهی مطرح بود، ایشان از من پرسید من نظرم را گفتم، ایشان گفت: دیدید ایشان هم گفت، نگاه کنید ایشان یک بچه طلبه نیست یکی از مجتهدین است، اینجا بنا کردند از من تعریف کردن. ایشان گاهی با من بحث علمی هم می‌کرد و من چون خودمانی حرف می‌زدم و ایشان هم طبعاً آدم خودمانی بود از این جور اخلاق خوشش می‌آمد. من هر وقت می‌رفتم تهران سری به ایشان می‌زدم.

س: عبارات مرحوم آیت‌الله کاشانی در آن جلسه در ارتباط با شما چه بود؟

ج: گفتند: «شما به هیکل ایشان نگاه نکنید، ایشان یکی از علمای اهل نظر و اجتهاد می‌باشند».

س: مرحوم آیت الله کاشانی از نظر علمی در چه حدی بودند و تا چه میزان نسبت به مسائل فقهی تسلط داشتند؟

ج: ایشان از نظر علمی خوب بودند، البته بعضی مسائل را آن طور که باید نکاتش یادشان باشد نبود، ولی مجموعاً اهل نظر بودند، و در مقابل هر چه بخواهید شجاعت داشتند.

××× پاورقی ×××

۱- «دزاشیب» نام محله‌ای در شمیران است.

انتخابات مجلس و پیشنهاد کاندیداتوری

س: جریان انتخابات نجف‌آباد که برای آن خدمت آیت الله کاشانی رفتید چگونه بود؟ لطفاً توضیح بفرمایید؟

ج: قضیه انتخابات نجف‌آباد این بود که نجف‌آباد برای یک دوره مجلس کاندیدا می‌خواست، در آن زمان آیت الله کاشانی در انتخابات دخالت می‌کرد که افراد خوب به مجلس بروند، مثلاً آقای «شمس قنات‌آبادی» را برای شاهرود معرفی کرده بود. یک روز من در منزل نشسته بودم دیدم چند نفر از رجال نجف‌آباد آمدند که ما برای وکالت نجف‌آباد فردی را می‌خواهیم که دینی و ملی باشد، آدم خوبی باشد، شما به عنوان معرف بیایید برویم پیش آیت الله کاشانی یک نفر را به ما معرفی کند، یک نامه هم از آقای شیخ ابراهیم ریاضی آورده بودند. من از دخالت در این کار اکراه داشتم و مراعات می‌کردم چون آیت الله بروجردی خیلی دلش نمی‌خواست در این مسائل دخالت کند، ولی آیت الله کاشانی صد درصد دخالت می‌کرد. مع ذلک نجف‌آبادیها آمدند مرا به عنوان معرف بردند پیش آقای کاشانی، رفتیم همان خانه دزاشیب نامه آشیخ ابراهیم را به ایشان دادم و گفتم آقایان از حوزه «نجف‌آباد» اند یک کسی را می‌خواهند که شما به او اطمینان داشته باشید، طرفدار دین و مذهب و استقلال کشور و مخالف آمریکا و انگلیس باشد، آیت الله کاشانی هم فرمودند خیلی خوب من «دکتر محمود شروین» را مناسب می‌دانم، اتفاقاً من همانجا دیدم دکتر شروین نشسته پیش آقای کاشانی، نجف‌آبادیها گفتند شما «زیرک زاده» را به ما بدهید، مهندس زیرک زاده اهل روستاهای بالای نجف‌آباد و ظاهراً جزو جبهه ملی بود، آقای کاشانی گفت نه، ایشان بناست تهران کاندیدا بشود. بعداً ما برگشتیم ولی نجف‌آبادیها به دکتر شروین اشکالاتی داشتند و او را برای شهر مذهبی نجف‌آباد مناسب نمی‌دیدند. مرحوم آشیخ ابراهیم گفته بود این کی بوده که آقای کاشانی معرفی کرده؟! من گفتم چون آشیخ ابراهیم قبلاً نامه نوشته خود ایشان نامه‌ای بنویسد که آیت الله کاشانی ایشان را عوض کند و ما مجدداً نامه آشیخ ابراهیم را برداشتیم بردیم پیش آیت الله کاشانی و گفتیم بالاخره مردم نجف‌آباد ایشان را پذیرا نیستند. بعد مردم نجف‌آباد به ما فشار آوردند که خود شما یا مرحوم مطهری این کار را قبول کنید، می‌گفتند بالاخره یک روحانی هم به مجلس برود. من برای اینکه مساله‌ای در ذهن آیت الله بروجردی ایجاد نشود خدمت ایشان رسیدم و همه مسائل را به ایشان گفتم، آیت الله بروجردی فرمود «نه شما

حیف است در این مسائل وارد شوید آقای مطهری هم حیف است» اما از اصل قضیه و رفتن ما پیش آیت الله کاشانی بدشان نیامد.

س: علت اینکه مرحوم حاج شیخ ابراهیم ریاضی و مردم نجف آباد دکتر شروین را پذیرا نبودند چه بود؟ و دکتر زیرک زاده چه مزیتی بر او داشت؟
ج: مردم نجف آباد دکتر شروین را نمی شناختند و ظاهر او هم متناسب با مقدسین نبود، ولی زیرک زاده از اهالی دهات نجف آباد بود و مردم او رامحلی می دانستند.

عنایت آیت الله بروجردی به اتحاد جهان اسلام

مرحوم آیت الله بروجردی به وحدت مسلمانان بخصوص وحدت شیعه و سنی حساس بود و خیلی علاقه مند بود که جهان اسلام با هم مربوط باشد، آقای بروجردی از آقای شیخ محمدتقی قمی که در مصر دارالتقرب را تشکیل داد خیلی تعریف می کرد، مجله «رساله الاسلام» را که از مصر می فرستادند آقای بروجردی تمامش را مطالعه می کرد. من یک جلسه خدمت آقای بروجردی بودم که حدود سه ساعت طول کشید، آقای شیخ محمدتقی قمی به ایشان گزارش می داد که در آنجا چه کرده ایم و آقای بروجردی راهنمایی می کرد که مثلاً این کار و آن کار را بکنید. نمونه دیگر اینکه حجه الاسلام آقای وکیلی - خدا رحمتش کند - اشعاری گفته و فقه را به شعر در آورده بود که چاپ هم شده است، در اولش راجع به عمر و ابوبکر چیزهایی نوشته بود، کتاب را به آیت الله بروجردی نشان داده بود، آقای بروجردی گفته بود این کتاب از کتب ضاله است حق نداری منتشر کنی، این قسمتها را برو عوض کن، ایشان عقیده نداشت که کتابی چاپ کنیم و در آن به عمر و ابوبکر لعن کنیم. من یاد هست در همان زمانها آیت الله امینی (۱) صاحب کتاب «الغدیر» آمده بود اصفهان ما هم از او استقبال کردیم در مسجد سید اصفهان منبر می رفت و در ضمن سخنان خود مساله خلافت و عقاید شیعه را مطرح می کرد. بالاخره با سخنرانیهای ایشان در اصفهان جو ضد سنی گری و مراسم نهم ربیع داشت گل می کرد. آن وقت که آقای امینی به اصفهان آمده بودند دهه صفر بود دنبالش هم نهم ربیع بود که به عنوان عید عمر در اصفهان معرکه است. من در همان زمانها آمدم قم، یک روز پیش آقای بروجردی بودم آقای حاج سید محمد باقر ابطحی هم پدرخانمش را آورده بود آنجا به آقای بروجردی معرفی کند، یکدفعه آقای بروجردی فرمودند: «آقا این چه وضعی است در اصفهان! در وقتی که اسرائیل حمله کرده کانال سوئز را دارد می گیرد، در مصر مسلمانان این طور گرفتارند، ما بیاییم جنگ شیعه و سنی راه بیندازیم؟ در اصفهان این چه وضعی است؟» خلاصه آقای بروجردی از این وضع عصبانی بود. اسم آقای امینی را نیاورد اما پیدا بود از منبرهای تند ایشان و آن جو عید عمر گرفتن اصفهان خیلی ناراحت است.

آن فتوای معروف شیخ شلتوت را هم که همه می دانند، آن فتوا که در آن شلتوت فقه شیعه را به رسمیت شناخت در اثر فعالیت آیت الله بروجردی بود، ایشان به این جور علما کمک می کرد، افراد می فرستاد با آنان ارتباط برقرار می کرد. ایشان دارالتقرب را تأیید می کرد به آشیخ محمدتقی کمک می کرد، گاهی از علمای سنی مذهب خارج از کشور که به ایران می آمدند تجلیل می کرد و

به آنها احترام می گذاشت، می گفتند در مسائل اسلامی شیعه و سنی باید با هم هماهنگ باشند.

س: آقای آشیخ محمدتقی قمی به ابتکار خودش دارالتقريب را تشکیل داد یا به ابتکار آیت الله بروجردی؟

ج: نمی دانم، به نظرم به ابتکار خودش بوده، شاید آیت الله بروجردی هم دخالت داشته اند. وقتی ایشان (شیخ محمدتقی) آمد قم برای طلبه ها صحبت می کرد، طلبه ها از ایشان خیلی استقبال و تجلیل کردند، ایشان هم به شکلی مسائل را مطرح می کرد که طلبه های جوان خوششان می آمد. ایشان می گفت کفار دارند با هم متحد می شوند چرا ما باید پراکنده باشیم، خود ایشان به من می گفت حوزه باید برای تبلیغ اسلام در همه دنیا به زبانهای مختلف خود را آماده کنند. ایشان داستان قابل توجهی را برای ما نقل کرد، می گفت وقتی که اندونزی از دست هلندیها نجات یافت و مستقل شد یک نفر را از اندونزی فرستادند الازهر مصر که هزارتا مبلغ اسلام برای آنها بفرستد چون آنها سالها بود که از اسلام دور نگاه داشته شده بودند -مثل کشورهای مسلمان نشین شوروی که الان آزاد شده اند- آشیخ محمدتقی می گفت من خودم را رساندم به آن شخص که از طرف سوکارنو برای این کار آمده بود گفتم خوب شما مبلغ اسلام می خواهید برای شما مذهب خاص که مهم نیست؟ گفت نه، گفتم بیاید لاقلاً پنجاه نفر آنها را از مذهب شیعه انتخاب بکنید، بالاخره مذهب شیعه مذهب اهل بیت و عترت پیغمبر است، آن شخص گفت من حرفی ندارم ما برای مذهب شیعه اهمیت قائلیم منتها باید پنجاه نفری که ما می پذیریم چند شرط داشته باشند: یکی اینکه زبان بلد باشند یا زبان انگلیسی که زبان بین المللی است یا زبان منطقه آنجا را که بتوانیم برای تبلیغ از آنها استفاده کنیم، دیگر اینکه یک مقام مسئول یا مرجعی مثل آسید ابوالحسن اصفهانی ضمانت بدهد که اینها از نظر اخلاقی یا از نظر مالی در آنجا کار خلاقی مرتکب نشوند. آشیخ محمدتقی گفت من هر چه فکر کردم دیدم الازهر هر هزار نفر را دارد که بفرستد اما ما شیعه پنجاه نفر را هم نداریم، نجف هم ندارد، چرا باید این جور باشد که ما زبانهای خارجی را که ابزار تحقیق و تبلیغ است بلد نباشیم و مسئولین ما نتوانند افرادی را زیر نظر بگیرند و ضمانت کنند که این افراد مورد تایید هستند! این مربوط به یک تشکیلات است، الازهر تشکیلات دارد ولی ما فاقد آن هستیم.

س: وظیفه اصلی دارالتقريب در آن زمان چه بود و چه فعالیتهایی انجام می داد؟

ج: سعی می کرد کدورتیهایی را که بین شیعه و اهل سنت و بین علمای فریقین بود حتی المقدور بر طرف کند و آنان را در برابر دشمنان اسلام هماهنگ نماید و تبلیغ می شد که باید پنج مذهب مانند پنج انگشت تبدیل به مشت واحد شود در برابر دشمنان اسلام و مجله «رساله الاسلام» را نیز چاپ می کرد و به کشورهای اسلامی می فرستاد، و فتوای معروف شیخ شلتوت که مذهب شیعه را مذهب رسمی اعلام نمود محصول همین دارالتقريب بود.

س: بعضی می گویند مرحوم آشیخ محمدتقی در آن زمانها با دربار رابطه ای داشته و بعد از انقلاب هم ایشان به همین جهت مورد توجه واقع نشد، اگر توضیحی به نظرتان می رسد بفرمایید. ج: ایشان رفته بود مصر در الازهر درس بخواند بعد به خاطر برخورد با افکار گوناگون و روحیه انقلابی که داشته دارالتقريب را راه انداخته بود، و بعد که دارالتقريب سروصدایی به هم زد لابد برای ادامه کار کمکهایی می خواسته، و در آن زمان اسم حکومت ایران در مصر کارساز بوده و از این طریق می توانسته امکاناتی فراهم کند. در آن زمان اگر کسی می خواست در کشورهای خارج کار بکند ناچار بود از حکومت وقت استفاده کند. آقای حاج آقا موسی صدر هم در لبنان با دولت ایران مربوط بود، خود ایشان آمد خانه ما گفت من می خواهم بروم پیش شاه، با شاه ملاقات دارم، و بعد

از رفتن آمد و گفت راجع به حنیف نژاد و مجاهدین که می خواستند اعدامشان کنند با شاه صحبت کردم، راجع به من هم صحبت کرده بود چون مرا می خواستند تبعید کنند، شاه محول کرده بود به علم و گفته بود با علم صحبت بکنید، منظور این است که آقای حاج آقا موسی می خواست در لبنان فعالیت کند ناچار بود قدرتی پشتیبانش باشد، آن وقت حوزه علمیه ما نه امکانات مادی داشت و نه قدرتی، ناچار بود که با قدرت حکومت ایران بروند آنجا، حکومت هم برای اینکه زبانی آنجا داشته باشد یک نمایندگی داشته باشد اینها را تایید می کرد این یک چیز طبیعی بود، نمی شود همه آن را بر بدی حمل کرد، در آن شرایط که جمهوری اسلامی نبود، حکومت محمدرضا بود و اسمش حکومت شیعه بود. وقتی به مرحوم آقای حکیم اعتراض می کردند که چرا شما از حکومت ایران حمایت می کنید می گفت آخر تنها یک کشور به نام شیعه هست که جایگاه فقه صادق آل محمد (ص) است و پادشاه آن شیعه است در مقابل حکومت های دیگر ما ناچاریم اینها را تایید کنیم.

س: آیا سفارش آقا موسی صدر به شاه در مورد شما موثر بود؟ ظاهراً در مورد حنیف نژاد و مجاهدین بی تاثیر بوده است؟
ج: نه راجع به من موثر بود و نه راجع به حنیف نژاد و مجاهدین، شاه ایشان را به علم محول نموده بود و در حقیقت این حواله ها یک بازی سیاسی بود.

××× پاورقی ×××

۱ - آیت الله حاج شیخ عبدالحسین امینی در تیرماه سال ۱۳۴۹ شمسی در تهران از دنیا رفتند و جنازه ایشان به نجف اشرف منتقل گردید و در کتابخانه ای که در کنار مرقد مطهر حضرت علی (ع) تاسیس کرده بودند به خاک سپرده شد.

حزب توده و موضع آیت الله بروجردی در برابر آنها

س: اصولاً موضع آیت الله بروجردی و حوزه علمیه قم در برابر جریان حزب توده چه بود؟ و اینکه آیت الله بروجردی آن زمان تا حدودی به دربار نزدیک بوده آیا بدین علت بوده که از تجزیه ایران توسط حزب توده و شوروی ها وحشت داشتند یا چیز دیگری بوده است؟
ج: بالاخره حزب توده در نظر مردم تصویر حزب خلاف مذهب، حزب خلاف خدا، حزب بی دینی، حزب مصادره اموال و... را داشت، من یادم هست یک وقت در نجف آباد توده ایها دکانها را غارت می کردند، مادر من خدا رحمتش کند می گفت من دیدم دکان قنادی عمویده الله ایزدی را دارند غارت می کنند، کله قندها را پرت می کنند بیرون و به مردم می گویند مال خودتان است هر چه می خواهید ببرید، چهار پنج تا از این قندها را آورده بود خانه، گفت من اینها را آورده ام که بدهم به صاحبش، بعد که ماجرا تمام شد رفت قندها را داد به صاحبش. بالاخره اوضاع به این شکل بود و مردم آنها که مذهبی بودند ناراحت می شدند، البته خیلی از اینها توده نفتی بودند یعنی جریانهایی که انگلیسیها راه انداخته بودند به اسم توده ای (۱) و این تندپها را می کردند که مردم را ناراحت کنند. غارت کردن دکانهای نجف آباد را من خودم یادم هست، در یک زمان توده ایهای اصلی را از طرف دولت می گرفتند ولی این توده ایهای نفتی وابسته به انگلیس جلودار قضایا بودند، خود من در نجف آباد علیه حزب توده و کمونیستها خیلی سخنرانی کردم.

××× پاورقی ×××

۱ - حزب توده در آن زمان چنانکه از اسمش پیداست شعار حمایت از زحمتکشان و رنجبران را

می داد و با دربار و حامیان آن مبارزه می کرد. برخی از افراد مسلمان هم صرف نظر از جنبه وابستگی و تفکر حزب توده به ایدئولوژی مارکسیستی، عضو آن بودند، چنانکه مشهور است حزب توده در سال ۱۳۳۲ بیش از سی هزار عضو در ایران داشت، و راه انداختن تشکیلات «توده ایهای نفتی» توسط رژیم و در پشت صحنه توسط استعمار پیر انگلیس برای از بین بردن و از اعتبار انداختن شعارهای مردمی حزب توده و کمونیسم در ایران از یک طرف و ترسانیدن روحانیت و مردم مذهبی از طرف دیگر بوده است، که همین امر سبب می شد مردم و روحانیت علیه مصدق آماده شوند، چون مصدق مسلمان و دشمن انگلیس بود ولی از آزادی قانونی همه گروهها و احزاب مذهبی و غیرمذهبی دفاع می کرد.

نقش توده ای های نفتی در سقوط دولت دکتر مصدق

س: در زمان مرجعیت مرحوم آیت الله بروجردی گویا در قم تظاهراتی علیه شخص معممی به نام «برقی» که در ارتباط با حزب توده بود صورت گرفت، حضرتعالی اگر اطلاعاتی از جزئیات این قضایا دارید بفرمایید.

ج: بله آن وقت حزب توده یک کنگره صلحی گویا در سوئیس تشکیل دادند و از آقای حاج سید علی اکبر برقی که آدم بیسوادی هم نبود- فردی بود نویسنده موقر و مودب و خوب هم حرف می زد- دعوت کرده بودند که در آن کنگره شرکت کند، اینها شعارهای ظاهرالصلاحی هم داشتند از قبیل دفاع از حقوق مستضعفین، حقوق محرومین و...، بالاخره ایشان در آن جلسه شرکت کرده بود و کمونیست هم نبود، بعد چپی ها و توده ایها از او حمایت می کردند و در قم به نفعش شعار می دادند، بالاخره در زمان مرحوم آیت الله بروجردی کاری کردند که آسید علی اکبر برقی تبعید شد، و حامیان ایشان نیز بساطشان را از قم جمع کردند رفتند تهران و قضیه تمام شد. اصولاً آیت الله بروجردی روی مساله کمونیزم خیلی حساس بودند. در قضیه مرحوم مصدق هم دربار شاه توده نفتی ها را فرستاد - حتی در وشنوه که آیت الله بروجردی تابستانها در آنجا بودند- علیه روحانیت شعار بدهند و تظاهرات کنند، تا جایی که آیت الله بروجردی تماس گرفت و گفت این چه وضعی است که راه انداخته اید! دربار می خواست با دکتر مصدق مبارزه کند و با این کارها علیه مصدق جوسازی می کرد. دربار توده ایها را تحریک می کرد که علیه روحانیت و علیه دین شعار بدهند که وقتی آقای مصدق را می خواهند کنار بزنند کسی از او حمایت نکند، اوضاع جور می شده بود که وقتی در وشنوه ما داشتیم جامع الاحادیث را مقابله می کردیم و سی چهل نفر بودیم، خبر آوردند که مصدق سقوط کرد یکی از آقایان سجده شکر به جا آورد که الحمدلله دیگر از شرشان راحت شدیم خطر از اسلام برطرف شد! درباریها با این بازیها می خواستند زمینه فراهم کنند که برای سقوط دکتر مصدق روحانیت با آنها همراهی کند.

نمونه ای دیگر از فعالیت های دربار به اسم حزب توده

بر اساس سیاستی که عرض کردم بعداً معلوم شد به اسم کمونیستها و به تحریک دربار نامه هایی به علما و آخوندها نوشته می شد و آنها را تهدید می کردند که مثلاً شما را می کشیم، و چنین و چنان می کنیم، آقای حاج آقا حسن رضویان نجف آبادی برای من نقل کرد که من قبل از سقوط دکتر مصدق رفتم نزد آقای ابوالقاسم پاینده -صاحب امتیاز و موسس مجله صبا که نجف آبادی بود و سابقه طلبگی داشت و گاهی در مجله اش به پر و پای آخوندها هم می پیچید و یک چیزهایی راجع

به آخوندها می نوشت- گفت: من دیدم ابوالقاسم پاینده در یک صفحه بزرگ اسامی بسیاری از روحانیون را نوشته، بعد منشی اش را صدا زد و متنی را به او داد، و گفت بیا این متن را برای این آدرسها بفرست. گفت من آن وقت نفهمیدم که آن متن چه بود، بعد که مصدق سقوط کرد شنیدم به علما نامه هایی تهدیدآمیز نوشته شده... به ابوالقاسم پاینده گفتم آن متن که تو آن روز به منشی ات دادی و گفתי برای آخوندها بفرست تهدید آخوندها نبود؟ خنده اش گرفت و گفت بله. ابوالقاسم پاینده با دربار مربوط بود، معلوم شد او را مامور کرده اند که چون آخوندها را می شناسد یک متن را به اسم کمونیستها تنظیم کند و بفرستد و با این کار آنان را مرعوب کند، توده نفتی ها با پول انگلستان و حمایت های دربار تحریک می شدند تا مردم را از دولت دکتر مصدق و چپ روی بترسانند و مردم متوسل به دربار و شاه بشوند و مثلاً بگویند صد رحمت به شاه. همین «تقی فداکار» که آن زمان از اصفهان وکیل مجلس شد، معروف بود که می گفتند انگلیسی است و از توده ایهای نفتی است. قضایای غارت دکانهای نجف آباد را هم همینها سازمان دادند.

ادامه دارد...



▶▶ **KIM eNews** ◀◀



MAC.G4 NisusWriter/ Kista InfoMedia/ KIM eNews/ kelk@chello.se/2000-12-15

- خواننده گرامی؛ جهت تهیه شماره های پیشین خبرنامه به سایت های زیر مراجعه کنید.
- آدرس سایت گويا: <http://www.gooya.com>
- آدرس سایت مهدی : www.mehdis.com
- اطلاعیه ها و اخبار ویژه ی خود را جهت انعکاس در این خبرنامه برای ما ارسال دارید.